کتاب درس مشہریان

انشاء لباء مجد

مولوی امانت علی

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش و نیایش مر احدی را که کاتب فصاحت بیان خرد
دانشوران از تحریر انشای ثنای بیکرانش چون قلم سرگردانست
و منشی بلاغت نشان دانش خرده وران از تقریر املای
وصف بی پایانش خامه وار بریده زبان * قطعه * صانعی کز
کمال عز و جلال * در ستایش زبان ناطقه لال * آنکه کنه
[illegible] برتر * از قیاس و گمان و وهم و خیال * تقدس صفاته
عن احاطة ترقیم الاقلام * وتنزه ذاته عن ادراک ذوی
الافهام * و تحفه درود بر ان عاقبت محمود که آیت فرش
هدایت * وما ارسلناک الا رحمة للعالمین * گلی است
از گلشن افضال او و منطوق لازم الوثوق * لولاک لما
خلقت الافلاک * حرفی است از دفتر کمال او * رباعی * آن

مالک ملک شرع و دین بود * کشّاف دقایق یقین بود *
بر اوج پیمبری و آدم * در تربت ثری بما و طین بود *
و علی آله العظام و اصحابه الکرام * اما بعد می‌گوید این
خوشه‌چین خرمن ارباب سخن را که از جفاکاری سپهر بی‌مهر
نظم * خاطر آشفته دارم و دل سرد * لاله سانم
بداغ محنت و درد * یک من به مراد دل نرسید * فرحت
از من برخ نقاب کشید * هیچ گاهی ز فعل ناممدود * شاهد
نیکوئی رخم ننمود * از سموم غمم بباغ وجود * هرگز این
غنچهٔ دلم نکشود * مثل من نیست در جهان ثانی *
حرف خوانی ز لوح نادانی * مکه عیبم همه ز سر تا پای *
در هنر گی شوم سخن آرای * فهم ناقص کنی به نهج شگرف *
از صریر صریر صدا او گیری حرف * در هنگام طالب العلمی
بلدهٔ قنوج که بدیدهٔ تنگ ظرفان خرده‌بین مشکل
قبوح می‌درآید و به چشم دانا دلان سخن آفرین صورت
فتوح می‌نماید فی فی مقامیست خیرش آگین که عالم بعمل صالح لسان
عظیم الشانش علم بر آسمان افراخته * و خطهٔ ایست

دل نشین کو عمل بعلم عالمالهی بر فیع المکانش مشعل آفتاب را درخشان ساخته * هدایت پیشگان راست گفتارش معجزه آموز عیسوی * و صداقت اندیشگان درست کردارش چراغ افروز موسوی مهندسان دوربینش از سمک تا سماک کاشف استار * و منجمان دقیقه گزینش از ثری تا فلک الافلاک واقف اسرار * شاهدان جادو طرازش بتازه ادائی تسخیر دل پاکان نموده * وگلعذاران سحرسازش بعشوه سرائی شکیب از دل قدسیان ربوده * هنگام سطوع شمع جمال خوبانش چراغ آفتاب را شام بی اختیار بر زمین می اندازد * ووقت طلوع مهرعارض سیمین برانش صبح گوهرانجم را نثار می سازد * رباعی * بهر کوچه اش گل رخان ره نورد * تو گوئی گلستان شده کوچه گرد * همه حسن سنج و لطافت اساس * بآئین گل گشته رنگین لباس * گلستانیست که تماشای طرازش سه سکندری تواند بست * وبهشت اینست که مدح پردازش بر مسند جم تواند نشست * سنجش بدگمانی چون چهرهٔ پری رویان مهوش روش ساز دیده امید *

وشامش بعطر مثالی چون زلف مسلسل مشکبویان دلکش
دست آمده ازگردن خورشید * لطافت انهارش چشمهٔ کوثر
را آب داده * وطراوت اشجارش ابواب فرح بر روی
نظارگیان گشاده * بیت * زهی صفای عمارت که در
تماشایش * بدیده باز نگردد نگاه از دیوار * و فور خواهش
دوستان محبت اساس دقیقه شناس که هنگامهٔ موافقت گرم
میداشتند * و تخم مصادقت در مزرع دل می کاشتند *
بر آن آورد که باجتماع مکاتیب مرسوله که بخدمت بزرگان
و عزیزان اتفاق افتاده بود پرداخته و به ترتیب مرغوب
جمع نموده گلدستهٔ انجمن سازد * که هرگاه گردش دوره دوار
چون حروف خود از بساط صر اپا نشاط قرب حضور دور
گرداند * در زمان مفارقت یادگاری بماند * این قلیل
البضاعت بحکم واجب الاطاعت هر همه را فراهم
آورده این کتاب را مسمی بجامع القوانین نموده
* به چهار فصل * مرتب ساخت * و بطوالت کلام که یاد از
[illegible] تمام می داده پرداخت * فصل اول

در مکتوباب * فصل دوم * در رقعات * فصل سیوم * مشتمل بر دو قسم * قسم اول * در مراسلات تهنیت آمیز * قسم دوم * در مکاتبات تعزیت انگیز * فصل چهارم در آداب و القاب و خاتمهٔ کتاب * اگرچه نظر بر رعایت مناسبت آن بود که آداب و القاب را داخل فصل اول می نمود لیکن از انجا که باعتبار قول هوالاول هوالآخر اول باخر نسبتی داده در فصل آخر تحریر یافت و برین تقدیر اطراد نکتهٔ دل پذیر در مکاتیب صغیر و کبیر ناگزیر است التماس از صبح نفسان معنی رس و سخن رسان صبح نفس که از خطا بعین عطا چشم در ابر و نمی گذارند و از [illegible] در کمال خوبی عیب را هنر می پندارند آنست که به مقتضای [illegible] ی کلام خیرالانام اِلاِنسان مُرکب مِنَ الخَطاءِ وَالنِسیان * بیت * بقدر دویم در اصلاح کوشند * وگر اصلاح نتوانند بپوشند * مکتوب اول * بجناب ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین یگانهٔ حضرت [illegible] مقرب بساط احدیت مقبول بارگاه بیچون

میان شیخ پیر محمد زینت بخش عنوان تحریر یافت * بیت *
آرزو دارم که خاک آن قدم * طوطیای چشم سازم دم بدم
کمترین عقیدت گزین خلیفهٔ طالب العلم آداب
معتقدانه و آداب کهنه نشاست نیازمندانه بدرده
بموقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط انجمن هدایت
موطن آن قبلهٔ ارباب تحقیق و توحید * و کعبهٔ اصحاب تد فیق
تجرید * مخزن لطائف انسیه * معدن معارف قدسیه * کریم الاخلاق *
عمیم اشفاق * حضرت پیر دستگیر مد الله ظلال جلاله و افضاله
میرساند اگرچه بحکم بیت مولوی جامی * بیت * نه تنها عشق
از دیدار خیزد * بسا کین دولت از گفتار خیزد * این
فدوی جان نثار از مدت بسیار آرزوی پای بوس ناصیه
سایان آستان فیض نشان که اکسیر مس وجود و فروغ
بخش پیشانی سجود * است فوق الحد داره ولیکن * بیت *
ز بس در مکتب غم مشق لاغری کردم * تنم چو کاغذ مسطر
کشیده می ماند * قطع مسافت بعید مدادشوار داشته
از حصول این دولت فیض وصول هم دست حرمان

حرمان است و علاوه این حالت پر ملالت آنکه این شکسته بال تا مدت یک سال بسبب آزار چشم که از هر بن موی شعلهٔ آتشین سر بر میزد حالتی داشت که بر کس مبادا دل هیچ کس مبینا و الحمد لله که دزین ولا بتوجهات کریمانه که یمن و یسار این خاکسار سراپا انکسار بود سیلاب چشمی زائل شده اما از بار غبار چشم که تا حال باقی به تیرگیست سبکدوش نگردیده معهذا * رباعی * صبری نه که از عشق به پرهیزم من * بختی نه که با دوست در آمیزم من * دستی نه که با قضا در آویزم من * پائی نه که از میان بگریزم من * درینصورت به مقتضای فیض عام آن قبلهٔ انام امیدوار است که آفتاب توجه خاص در باب این ذرهٔ بی مقدار تابد هر آینه از گرداب اضطراب مناص یابد * مصرع * یک نظر فرما که مستغنی شوم ز ابنای جنس * یوسته خورشید هدایت بر اوج و دریای عنایت موج در موج باد * مکتوب

دوم * بگرامی خدمت فیض موهبت مشفق مهربان نعیم الاحسان مجمع الفضائل منبع الفواضل مرشد کامل هادی

آگاه دل حضرت حافظ محمود مدّ ظله کماله و نواله مشتمل بر
استعفای جریمه و استدعای رقیمهٔ کریمه تحریر یافت * بیت * توئی
مقصود گر مشغول غیرم * توئی معبود گر نزدیک دیرم * الهی عطا
پاش خطا پوش * وای جرم بخش عذر نیوش * ذرهٔ بی مقدار که
تا این مدت خود را بارسال عرائض فرایاد ضمیر فیض آباد
آن قبلهٔ مسترشدان راسخ الاعتقاد و کعبهٔ مستفیدان
واثق الانقیاد ننهاده نه آن بود که در اداى لوازم فدویت که
لازمهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش و طریقهٔ عقیدت
اندیشان عبودیت کیش است قصوری راه یافته بل از
رهگذر کمال انفعال اینکه وقت آمدن از سعادت
اندوزان حضور موفور السرور رخصت نشده
نتوانست که حقیقت حال خود را بقلم آرد * رباعی *
شب و روز قرین دلم است * لطف و کرمت گوشه
نشین دلم است * از حلقهٔ بندگیت بیرون نروم *
تا نقش حیات در نگین دلم است * ضمیر آگاه کمترین
عقیدت گزین هیچ سعادتی به ازین نمی داند که خاک قد

خاک قدم پاک را که طوطیای دیدهٔ اولوا الابصار است سرمهٔ چشم خود گرداند بحکم آنکه اگر آفتاب تابان ذرهٔ بی جان را باکرام شاد نماید چه دور و اگر سلیمان زمان مور چهٔ بی زبان را به پیام یاد فرماید چه قصور امید وار است که در مادهٔ رفع ندامت این سراپا ملامت نوازش نامهٔ فیض آمود مزین به مهر خاص که چشم سرمه ناک شاهد مقصود تواند بود شرف ورود یابد که این مسکین بی تسکین سر افتخار بفلک ساید و شادان و فرحان باز بخدمت بار یافتگان حضور آید

* بیت * گر شود لطف و کرم در شان من * جلوهٔ طاعت دهد عصیان من * سایهٔ بلند پایهٔ هدایت و ارشاد تا یوم التناد مخلد و مستدام باد بحرمة النون والصاد

مکتوب سیوم در جواب عنایت نامهٔ فیض شمامه

* قبلهٔ ارباب فضائل و کعبهٔ اصحاب فواضل حضرت میان جیو زینت بخش بالگرام ارقام یافت * رباعی * گر شاه نقد بگدائی بکند * و ز لطف نظر به بینوائی بکند * از دست گدای بی نوا ناید هیچ * جز آنکه بصدق دل دعائی بکند * ذات قدسی صفات آن مجمع

فیوضات سبحانی منبع علوم روحانی کاشف دقائق معقول و
منقول واقف حقائق فروع و اصول مقتدای کاروان منازل
تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف
و احسان فیض بخشای عقیدت انتمایان عبودیت گرا
و هدایت فرمای عبودیت گرایان عقیدت انتما باد کمترین
فدویت گزین خلیفه طالب العلم بعد ادای تسلیمات فراوان
و کورنشات بی پایان معروض بسعادت اندوزان حضور
موفور السرور می گرداند که بورود سرفراز نامه نوازش آمد و
مشتمل بر اطلاع ماند و بود مقبول درگاه صمد میان ابو محمد که مرقوم
قلم فیض توام گردیده بود جبین نیاز بسجود معبود حقیقی سوده قبله گاها
میان ابو محمد خود راه عدم اخلاص در پیش گرفته و ما
به بنده خبر شود . طالب العلمی قصبات رفته و پاس
نکرده قرار داد حضوری را برباد دادند و ابواب غم و الم
بر روی دوستان همدم کشادند و مشتاقان یکدل و یکجهت
را در ششدر مهاجرت گذاشته مژده دعا با عهد و رشته
مواصلت مخلصان صمیم الانساب گسسته با آشنایان جد

جدید نگاشته موافقت گرم ساختند و نظر برین نکردند که در محبت وصداقت تجاوز یک نقطه محنت کشیدن وصورت صدّ آنست دیدن است غرض که حکایت شکایت آن عزیز که با این مهربانی های آن حضرت از خدمت فیض موهبت جدا اشده نه به تحریر قلم می گنجد و بمیزان بیان نمی سنجد ضمیر آگاه بحکم آنکه * بیت * نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند * یکی همیرود و دیگری همی آید * از رفتن ایشان بر دل فیض منزل که نمونهٔ لوح محفوظ است غباری نخواهد نشست و شرح دل پذیر معمای بی نظیر مقبول کونین میر سید حسین نوّر الله مرقده نقش بر داشته مرسول داشت بنظر فیض اثر خواهد گذشت حقیقت این بود که عرض نمود ظلکم ممدود باد بحق ملک الودود

* مکتوب چهارم فراق نامهٔ جان گداز بخدمت یار دل نواز سراپا ناز نگارش یافت * بیت * حسن تو همیشه در فزون باد * رویت همه ساله لاله گون باد * تا وسمهٔ مشکبار غالیه مویان نازنین تسکین بخشای خونین جگران سپهر بی مهر و صفحهٔ رخسار مهوشان زهره جبین رشک افزای مهر

است بهار جمال آن طراوت بخش گلشن آمال و امانی (نضارت ده حدیقهٔ عیش و کامرانی) گلگونهٔ عارض خوبی (خال چهرهٔ محبوبی) (سواد دیدهٔ وداد (سرمهٔ چشم اتحاد (مقبول ایزد جهان آفرین (میان شهاب الدین رنگ افروز گل و ناله آموز بلبل باد * بعد ادای مراسب سوز و نیاز جانبی که آتش انداز کاشانهٔ دانش و آگهی است باظهار حقیقت حال زمان هجران می پردازد و دل را از شداید ایام حرمان خالی می سازد جانان بآن قامت سرو رفتار که در چمن رعنائی شاداب است و بآن سنبل گره دار که بصد زیبائی زنجیر گردن آفتابست و بآن قوس عنبرین که بجهت صید امن و امان دل ناشکیبان را زه کشیده و بآن نرگس مست خواب که در سایهٔ چتر مشکین تکیه بر گل زده و بآن مژگان فتنه کیش که ناوک سینهٔ امیدا است و بآن خال مشکین که مردمک دیدهٔ خورشید است و بآن دهان غنچه آئین که راه اندیشه ده و گم است و بآن لعل شکر خند که پیوسته چون گل صبح در تبسم است که ما از بزم وصالت مانند حلقهٔ در

در بیرون شده ام نامم چون هلال ابروانت از غم خمیده و تنم چون موی زلفت هزاران هزار پیچ و تاب دیده از بار گران ناتوانی سرم چون حلقه با قدم همراز است و دلم چون لب نی با حدیث آه و ناله دمساز گوهر اشکم چون صیت جمالت آویزهٔ گوش ماهی گشته و دود آهم چون زلف مشکینت بر ماه هاله زده باغبان قضا و قدر نهال وجودم را در حدیقهٔ گیتی مگر جهت باد صرصر فراق پرورده و چمن طراز روزگار ریاحین عیشم را از چشمهٔ غم آب داده که غنچهٔ سربستهٔ دلم از نسیم نوبهاری نمی‌گشاید و چمن طبعم از گریهٔ ابر آذری بخنده نمی‌گراید * بیت * ز جوش گریه اشکم گشت گلگون * شد از مژگان من فوارهٔ خون * خوش آن ساعت مسعود ... ن محمود که خاک آستان دولت نشان را طوطیای چشم ... ساز د و سینهٔ محنت کشیده را از غم و الم جدائی پرداز د و دل غمدیده بوسیلهٔ قاصد و پیغام نغمهٔ محبت در بر و سرایند و زبان اخلاص بیان حکایت فراق و داستان بی پایان اشتیاق به تفصیل ادا نماید * نظم * تو باشی از غرور حسن مدهوش * من از حیرت

کنم خود را فرامو‌شش * به عشوه بشکنی مهر دهانم * کنی گویا چو چشم خود زبانم * بگویم قصهٔ بی خوابی خویشش * بخوانم نامهٔ بی تابی خویشش * جوابی بشنوم زان لعل سیراب * که از بزم وصالش بهره می یاب * مکتوب پنجم * بدوست سراپا مغز بی پوست صادق الوداد میان محمد مراد کمانی که فرستاده بودند برسید آن تحریر یافت * بیت * زهی سعادت آنکس که یارش آرد یاد * کند ز بند غم و محنت الم آزاد * پیک تیز گام آن مقبول الانام گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکته دانی شهسوار میدان سخنوری بهار بوستان نکته پروری زاده عمره و قدوه در فرخنده ایام به محبت کیش ستهام کمانی که خجالت ده ابروی مهوشان دلارام بلکه هلال مثال انگشت نمای خاص و عام بود در سایه و خاطر این حلقه بگوشش را که بگوشهٔ هجران هدف تیر حرمان بود از گرانبار کشاکش حزن و ملال سبکدوش گردانید * بیت * بسی حد بلندم ز احسان دوست * دل و جان من هردو قربان اوست * قسم بنام پروردگاری که رشتهٔ جان در قبضهٔ قدرت اوست اگر این گوشه نشین زاویهٔ

زاویهٔ حرمان در مقابل این عطیهٔ مرضیه تیر قامت ناتوان را
کمان ساز درواست واگر بمیدان وفا درآمده بسی سر قربان
نماید بجاست تا قوس قزح بخار زنگار رنگ بر صفحهٔ زرین چرخ
برین بیارآید و عطارد در قلم رد و قبول بر تختهٔ جبین اهل زمین
ثبت نماید توقع که سهام آرزوی آن افضل الکرام بهدف مرام
رقاد ان باد * مکتوب ششم * در جواب تلمیذ پر تمییز عبد العزیز
تحریر یافت * بیت * ادب تاجیست از لطف الهی *
بنه بر سر برو هرجا که خواهی * مکتوب بهجت اسلوب آن
نادرة الدهر سرورق نسخهٔ اختصاص مجموعهٔ وفا و اخلاص مشتمل بر
صلاح پرسی قصد طالب العلمی قصبات که بعد انجام ایام
شب برات صورت بندد و بعید خاطر را قرین اصناف مسرت
و شادمانی گردانید اگرچه این کاسه قماش امتیاز سفید و سیاه ندارد
امابهرحال این مشتاق سوختهٔ آتش فراق کم و بیش بر حرف دوستانه
که بعقل ناقص خود معقول می پندارد نظر نموده بی تکلفانه بقلم می آرد و آن
این ست که طالب صادق که ظاهرش همرنگ باطن است بمقتضای
کلام خیر الانام أطلبوا العلم ولو كان بالصين تاریخ شدت غربت بر

خود پسند و گنج مطلوب بر ندارد و تا علام وار کمر خدمت
بر میان جان نه بندد دامن مقصود فراچنگ نه آرد آری تا شمشیر
از نیام بر نیارد در معرکهٔ مردان سرخ رو نشود جان من اگر
بموجب خبر خیر البشر السفر وسیلة الظفر زیردستی پای مال از زاویهٔ
خمول سر واکرده شد اند سفر را که ضرورت سفر دارد بر خود
نه گزینند هر اینه به تحصیل کسب کمال بالادستی بر ابنای جنس خود
نه بینند برادرم بحکم آنکه تا این کس تیر وار از قوس خانه
بر نجهد بهدف مراد نشسته نشود * بیت * بسفر رفتنت مبارک باد *
بسلامت روی و باز آئی * الله تعالی آن یگانهٔ روزگار را از
دست اختلال آفات دور دارد که دفتر جمعیتش ابتر است
برکنار داشته بعلمی که با وجود خرج ترقی پذیر و رساناد و بعمل
آن در زمرهٔ مقبولان خود گرداناد * مکتوب هفتم در شکایت
سپهر بی مهر دست دعای نامهٔ محبت شمامه تحریر یافت * رباعی *
ما گرچه بپا شکسته بصحرا نشسته ایم * اما ز آب دیده بدریا
نشسته ایم * آغشته صد هزار کدورت بزیر چرخ * مانند
درد در ته مینا نشسته ایم * بر ضمیر صداقت پذیر آن یگانهٔ آفاق

آفاق مجمع اخلاق میان شیخ اسحاق پوشیده نماید و دوستدار
سراپا نیاز از ان باز که از بساط انبساط حضور دور افتاده
است دست برد پیل مهیل دوستم پیشه فرزین بند منصوبه
چشم داشت داده هزاران هزار اسپ جور و جفا بر جان
ناتوان تاخته ابواب رنج و عنا بر دل ناشکیبان کشاده پیاده وار
سراسیمه ساخته درین صورت اگر نسیم عنبر شمیم توجه عمیم
بر کشت زار امید مشتاقان زار وزد و خاطر مخلصان قدیم را
چون گل شگفته گرداند هر آئینه بازی محبت محبان صمیم قائم
ماند * مصراع * شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را * تا رخ بساط
زمین و زمان از تاب آفتاب درخشان باشد بقایات بیغایات
ایزد سبحان توسن بهجت و آرام رام باد * مکتوب هشتم بهاریه
که بموجب فرمایش عزیزی بقلم آمده بود تحریر یافت * وقت
است که گل بر فکند پرده ز رخسار * زان ساخته ز فانوس چراغی
بدر آید * ازان جا که باغبان قضا و قدر چار چمن گیتی را
بر شحات سحاب مکرمت به گلهای متنوعه زیب و
زینت بخشیده سیراب گرداینده آرزو داده که حرفی چند در

وصف شاهدان چمن وشگف[illegible] افسردگان را سرمایهٔ بهجت ونشاط واندوه گین خاطران را پیرایهٔ مسرت وانبساط است بر روی قلم آورد بر حدیقه پیرایان بهار معانی ونغمه سرایان گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش وموسم دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نوباوه های رنگین است وخسرو گل بصد ناز وتجمل بر تخت چمن نشسته وسرو باهزاران تدرو چون خادمان کمر بسته باجان غم آلود بلبلان حال این مقوله ادا نموده * بیت * سرو در باغ بیک پای ستادست دگر * بر کاب تو دود گر بودش پای دگر * وسوسن کبود پیراهن باهزاران زبان شوق ونیاز در گفتگو * بیت * در روش حسن وناز هست بس خوشنما * غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا * ولالهٔ خونین پیاله باداغ دل مقدمهٔ حسب حال خود را در جست وجو * بیت * لبالب است زخون جگر پیالهٔ ما * دم نخست چنین شد مگر حوالهٔ ما * ونرگس مجنون وار به تماشای لیلی گلزار از دور چشم گشاده این نکته موزون بلبلان وقت بیرون داده * بیت *

* بیت * باز آی که در سوز و گدازم بینی * دیدار زی شبهای درازم بینی * و سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب از عتاب کاکل در داغ گدازی * بیت * از بهر دفع چشم بد از روی خوب تو * سیارها سپند شوند مجمر آفتاب * و سمن سیمین بدان بتلافی لوازم و آداب جان سپاری ادا نموده * فرد * باز آمدم که سجدهٔ این خاک پا کنم * گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم * در چنین حین نضارت آگین بلبل ترانه ساز با دل آرزومند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا ناز با جان مستمند سخن پرداز * بیت * تغافل تو مرا به نباید از لطفت * که آن بهر کس و این خاص از برای من است * گاهی از بهار وصال یار دامن گل عیش چیده و گاهی از باد خزان فراق صبح وار گریبان دریده و ساغر جام دلش از بادهٔ مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش از غایت بیهوشی بهجت و انبساط در طلب و زمانی چون گل با شگفتگی هم آغوش ترنم گویان و لحظهٔ چون غنچه با تنگدلی در جوش و مشوق جویان * بیت * دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون را * بلای

وصف شاهدان چمن و شگفتن [illegible] دگان را سرمایهٔ
بهجت و نشاط و اندوه‌گین خاطران را پیرایهٔ مسرت و انبساط
است بر روی قلم آورد بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه سرایان
گلزار نکته دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش و موسم
دلکش که نسیم عنبر شمیم طراوت بخش نوباوه‌های رنگین است
و خسرو گل بصد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته و سرو با هزاران
تدرو چون خادمان کمر بسته با جان غم آلود باغبان حال این
مقوله ادا نموده * بیت * سرو در باغ بیک پای ستادست اگر
* بر کاسب تو دو دگر بودش پای دگر * و سوسن کبود پیرهن
با هزاران زبان شوق و نیاز در گفتگو * بیت * در روش حسن
و ناز هست بسی خوشنما * غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جدا *
و لالهٔ خونین پیاله با داغ دل مقدمهٔ حسب حال خود را در
جست و جو * بیت * لبالب است ز خون جگر پیالهٔ ما * دم
نخست چنین شد مگر حوالهٔ ما * و نرگس مجنون وار
به تماشای لیلی گلزار از دور چشم گشاده این نکتهٔ
موزون بلسان و فصح بیرون داده * بیت *

* بیت * باز آی که در سوز و گدازم بینی * بیداری شبهای درازم بینی * و سنبل مشکین با وجود پیچ و تاب از عتاب گلی در دغا گذاری * بیت * از بهر دفع چشم بد از روی خوب تو * سیارها سپند شوند مجمر آفتاب * و سمن سیمین بدان بتلافی او آزم و اداب جان سپاری ادا نموده * فرد * باز آمدم که سجدهٔ این خاک پا کنم * گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم * در چنین حین نضارت آگین بلبل ترانه ساز با دل آرزومند در سوز و گداز و از خموشی گل سراپا باز با جان مستمند سخن پرواز * بیت * تغافل تو مرا به نماید از لطفت * که آن بهر کس و این خاص از برای من است * گاهی از بهار وصال یار دامن گل عیش چیده و گاهی از باد خزان فراق صبح وار گریبان دریده و ساعتی جام دلش از بادهٔ مسرت و نشاط لبالب و دمی جان غمگینش از غایت بیهوشی بهجت و انبساط را در طلب و زمانی چون گل با شگفتگی هم آغوش تو ترنم گویان و لحظهٔ چون غنچه با تنگدلی در جوش و معشوق جویان * بیت * دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون را * بلای

صحبت لیلی و فرقت لیلی * [illegible] که داستان
آتش ریز عشق به تحریر در نیاید و این مایهٔ مشعله خیز تقریر را
نشاید * بیت * قلم بشکن سیاهی ریز کاغذ سوز دم درکش *
حسن این قصهٔ عشق است در دفتر نمی گنجد * مکتوب نهم بخدمت
گرامی خلاصهٔ خاندان اصطفا نقاوهٔ دودمان ارتضا شمر اصیت
پناه نجابت دستگاه میر سید خیر الله بلگرامی تحریر یافت *
بر ضمیر منیر خورشید نظیر آن زینت افزای محفل سخن و رونق
بخشای مضامین نو و کهن نگاه آموز چشم بینش چراغ افروز
بزم آفرینش نمک خوان اہلیت مردمک دیدهٔ قابلیت
مبدع قوانین مروت مخترع آئین فتوت مجمع الاخلاق منبع
الاشفاق اختر منیر برج نقابت گوہر بی نظیر درج نجابت
واضح ولائح خواهد بود که وصول مژدهٔ بهجت افزای اینکه
مد انجام ایام ماه صیام که وعدهٔ بعید نیست کلبهٔ احزان
تهی دستان صورت و معنی را بقدوم مسرت لزوم رشک
گلستان سازند و مشامه جانان بزم نشاط و شیرازه بند مجموعهٔ
انبساط کردند * رباعی * ای آمدنت باعث آبادی ما * ذکر تو

تو بود ز مژدهٔ شادی [illegible] چه بود که تا بشارت سازم *
قربان سر تو باد آزادی ما * اگرچه در عالم معنی دیده بوساطت
باصره نظر بر روی شاهد مقصود می گشاید و دل غم دیده بی منت
معانقهٔ جسمانی مشاهدهٔ روحانی می نماید لیکن بحکم آنکه * بیت * وعدهٔ
وصل چون شود نزدیک * آتش شوق تیزتر گردد * دوستدار
سراپا نشاط از غایت اضطراب در شاهراه انتظار
* مصرعه * چون گوش روزه دار بر الله اکبر است *
سبب حقیقی زودتر لطیفهٔ برانگیزد که حجاب نامه و پیام از میان
برخیزد * بیت * بی تو جان قطره ایست بر لب شوق * در تو دیر
آمدی چکید اینک * کاغذ پیام گردید و نم اینجا رسید
و سر بشکست * مکتوب و هم در جواب محبت و صداقت
پناه فضیلت و دستگاه مقبول بارگاه رب غفور میان عبد
الشکور پسر شیخ نور متوطن بلدهٔ فاخرهٔ جونپور مشتمل بر جفا کاری
فلک ستم کیش و دل آزاری دور جور اندیش تحریر یافت
نورود رقیمهٔ شوق آمود که بعد امضای مدت کثیر مصحوب شیخ
مسعود نگارش یافته بود اگرچه در بادی النظر دل اخلاص منزل را

مسرور و مبتهج ساخت اما به مطالعهٔ حقیقت حال ایشان که
با وجود چندین تکاپوی هنوز روز اول است در گرداب
اضطراب انداخت ای عزیز سرمایهٔ دانش و تمیز از گردش
گردون دون بدست نا هنجار که دانا بمکر و حیله اسفش گرفتار
و نادان را پایهٔ خم ساده است نمی توان حرف زد که درین
روزها که بازار نادانی و ناقدردانی است پست فطرتان کج نهاد که
از غایت نافهمی فرق میان حسن و قبح نمیدانند و برغم کسب کمال
سر بفلک می کشند و مانند جوهلکان و الانزاد که از نهایت
دوربینی سرنوشت انجام را از ناصیهٔ آغاز می خوانند بجای
آب زلال می جام درد آمیز در دمی چشند * قطعه * اسپ تازی
شده مجروح بزیر پالان * طوق زرین همه در گردن خرمی بینم *
ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است * قوت دانا همه
از خون جگر می بینم * معالجی کجاست که معدهٔ فاسد زمانه را از
اغلاط فاسده واو صاف ذمیمه پاک و صاف نموده باصلاح
آرد و نوشی دارو که در ازالهٔ امراض نادانی و ناقدردانی
سپهر بی مهر اعجاز عیسوی بکار برد مهر حال مقتضای دانش و کمال

کمال آنست که مبادی ایام زندگانی همه وقت بکشاده پیشانی
در عیش و کامرانی باید بود و گل و خار عشرت و عسرت را
کاشته باغبان حقیقی انگاشته لب بچون وچرا نباید کشود
* بیت * بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش * که آنچه
ساقی ما ریخت عین الطاف است * الله تعالی بمراتب عالی
رساناد و یاد دوستداران راسخ الوداد را از ضمیر خلّت
تصویر آن یگانهٔ کارخانهٔ تقدیر فراموش نگرداناد * مکتوب
یازدهم بخدمت نقاوهٔ خاندان ... سیخ امان الله
متکفل بر رسیدن ابیات تازهٔ ... و سفارش دوست
صدا است ... مضمون تحریر یافت * نتایج طبع صافی و ذهن وافی
آن صورت دان معنی و معنی شناس صورت که دانش وران
نکته پرور را محکّ است قابل و نکته پروران دانش ور را
معیاری است کامل بهجت افزای دلهای حزین و مسرت
پیرای بالهای اندوه گین باد بعد ابراز لوازم شوق که گذارش
و نگارش نمی پذیرد و در معرض بیان جا نمی گیرد مشهود ضمیر
فیض آمود می گرداند که رباعی طبع زاد آن مجمع مروت

ووداد منبع فتوت واتحاد که هر چهار عنصر اخلاص چون اربع
عناصر حکم مساوات داشتند هنگامی که از نظم و نثر تعین نماید
نکتهٔ انتخاب بر کنار بوده فرومی گذراند این غزل خوان
بیت الحزن جدائی و تنهائی را باهم وشن شادمانی تازه وهم
آغوشش کامرانی بی اندازه گردانید * بیت * بهانا دآن
دوست کو دوستانرا * غذائی دل و راحت جان فرستد *
هرجاکه هم برین آئین ضیافت شمع مخزون باشعار تازه مضمون
که از قلم مریم شکم آن مقبول بارگاه بیچون سر زند لازم
شناسند سخن پناها چون دوست محبت گزین محمد امین بجهت
معامله چند قطعهٔ زمین که در سرکار فیض آثار صدر رفیع القدر
دارو بگرامی خدمت میرسد یقینکه در انجام کار آن یگانهٔ روزگار
این دوستدار سراپا انکسار را رهین منت بی شمار تصور خواهند
فرمود * بیت * بود تا خاطر از فکر سخن شاد * ورد تو باشد اهل سخن
باد * مکتوب دوازدهم بجهت نقابت واقبال پناه نجابت
واجلال دستگاه میرسید مظفر امین پرگنه انوپ نگر مشتمل بر
اسعاف داگذاشت غلهٔ محصول زمین پروانه جات تحریریافت

یافت * بیت * شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بہار * که اگر خار و اگر گل ہمہ پروردۂ تست * پیوستہ مسند دولت و اقبال دوستادۂ حشمت و اجلال بوجود منبع الجود آن مشفق مہربان مکرم عمیم الاحسان کثیر صاحب زاد اللہ عمرہٗ و قدرہٗ زیب گیر و زینت پذیر باد خیر اندیش عبودیت کیش خلیفہ طالب العلم بعد از ادای آداب تسلیمات بندگی سمات خود را افرایاد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان حضور موفور السرور رسیدہ اگرچہ این فدوی باستماع خوبی ہای ذاتی و صفاتی آن ملاذ مہربان غائبانہ آرزوی ادراک ملازمت سراپا بہجت در سر داد ولیکن بموجب آنکہ کل امر مرہون باوقاتہا حصول این دولت فیض وصول را موقوف بر وقت دانستہ بمدعای واجب العرض می پردازد کہ چون قبل ازین رقعت و امانت پناہ شیخ محمد امین از رہگذر عدم وجہ کفاف متعلقان این کمترین سند موازی سی بیگہ زمین کہ در سواد موضع رسول آباد بشرط رضامندی مالکان بمہر خاص باین قلیل البضاعت عنایت نمودہ بودند چنانچہ محصول یکفصلہ

در ایام بحالی ایشان بوابستگان این پریشان رسیده بود
بعد ازان که این هیچمدان از غایت شوق کسب کمال علم
با عنایت و مهربانی کمال عاملان حال و استقبال که البته بتقدیم بحال
بیکسان شکسته بال خواهند نمود و بمقتضای دریادلی آب از
لب تشنگان بر نخواهند گرفت شدائد سفر که صورت سقر
دارد برخود اختیار نمود بعد ازان اثنا پر گزمر توم بقدوم
میمنت لزوم مهر صاحب رشک چمن گردید ازان باز
باوجود قرض عام آن خیر الانام از محصول زمین مسطور
تا انجماعه نان طلب جان بلب یکدانه نرسید * بیت * هرچه است
از قامت ناسازی اندام ماست * ورنه تشریف تو بر بالای
کس کوتاه نیست * فیفرسان بیکسان سالها بسته اگرچه از
ترشدت انز محنت شاقه فقر و فاقه معلقان روز م چون
شب هجران جانگداز و شبم چون روز قیامت دراز است لیکن
شکر اینکه بار یافتگان حضور بمقتضای خوبی مهربانی علاقه محصول
ناصره را بجای محفوظ امانت نگاهداشته اند * رطب اللسان
و عذب البیان می باشد * بیت * چه غم دیوار امت را که

که دارد چو تو پشتیبان * چه باک از موج بحر آنرا که دارد نوح
کشتی بان * الحال این شکسته بال بکرم کمال آن قبلهٔ آمال
امید آن دارد که غلهٔ مرقومهٔ محفوظ حوالهٔ مالکان موضع مسطور
شود و آینده را نیز قصد توجهات کریمانه و مربیانهٔ آن
مشفق مهربان است * بیت * زمین و آسمان تا بر قرار
است * بدنیا نام نیکت یادگار است * مکتوب سیزدهم *
در جواب دوست اخلاص اثر بجان برابر ابو المظفر ترقیم
یافت * بیت * هم یک لحظه از یاد تو خاموش * فراموشی
شده از دل فراموش * مهجور صوری و موصول
معنوی که بتعداد محاسن اخلاق آن مجمع الشمائل محمود
الخصائل رطب اللسان و عذب البیان می باشد اگر شمهٔ
از جوش و خروش باطن محبت مواطن بمعرض بیان
آرد دهر آینه روی قلم تیرگی پذیرد و شعلهٔ آتش نامه درگیرد
* بیت * ز شرح شوقم آتش در پر روح الامین افتد * اگر
ختم نامهٔ هجر تو بر بندم ببال او * لهذا جام دل تو و منزل را که از
بادهٔ شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات و مقالات فرحت آیات

آن نونهال چمن اقبال مالامال بود از ریزش و تراوش
باز داشته به مطلب پرداخت که به مطالعهٔ مضمون خلّت مشحون
رقیمهٔ الوداد خاطر منتظر را که بوصول مژدهٔ خبر خیریت آثر آن
سرمایهٔ مروت و فتوت روز و شب آگهی طلب بود
بهرست مسرت تازه و هم آغوش شادمانی بی اندازه
ساخت * مصراع * ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
* یقین است که آن برادر بجان برابر از آنجا که به مغز سخن نغز
می رسند از شغل سبق عربی و انشائی که هر دو ردیف موافق اند
خود را معطل نخواهند داشت و تحصیل درستی خط که بر خط مهوشان
زهره جبین خط نسخ کشد و مشق شبانه روزی خواهند انگاشت
* بیت * کسب کمال کن که عزیز جهان شوی [illegible]
هیچ نیرزد عزیز من * اگرچه بآن عزیز سراپا [illegible]
درین ماده حرف زدن حکایت بلقمان آموختن است لیکن [illegible]
دلسوزی [illegible] اتحاد و معنویت نمی گذارد که کشان کشان بر این
می آرد [illegible] ع * می مراد دو چشم آنچه در آویزه دل است *
و [illegible] نامهٔ انشای محبت و اتحاد یادگار [illegible] مدار ان

صادق الوداد است توقعکه توالی و تواتر به مصحوب آیندگان

این حوالی به تحریر مکاتبات بهجت آیات مسرت افزای

خاطر مشتاقان خواهند بود چمن عیش و عشرت به نسیم عنایت

رب العزت شگفته و ریان باد * مکتوب چهاردهم در جواب

فضایل مرتبت فواضل منزلت خلاصهٔ خاندان مصطفوی

نقاوهٔ دودمان مرتضوی باعث آرام مخا[illegible]

میر سید عبدالله مشتمل بر اعتذار عدم اظهار لوازم اخلاص و

توقف تحریر مکاتبات مودت اختصاص ترقیم یافت * بیت *

* مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد * هدهد خوش خبر از شهر صبا باز آمد *

رنگین نامه که از حسرت آب و رنگش گل بر خود می پیچید و

از فیض [illegible] شمیم بلبلان چمن [illegible] دماغ شوق

[illegible] دیده شگفته ترین زمانی [illegible] طراوت

افزای [illegible] ان خاطر دوستان گ[illegible] چه در باب

[illegible] مراسلات مرقوم قلم لطف رقم بود معلوم نمود

سخن بنا ازانجا که [illegible] رسمیه و [illegible] از

[illegible] صحبت [illegible] دور افتاده است [illegible]

نامه بمواصلت مروفحالی که انفصال جسمانی مانع آن نمی گردد
اکتفا کرده باین می سازد وبآن نمی پردازد * بیت * رسول
قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست * که درمیان من و تو همین
من و تو بس است * اگرچه درین ایام شدت انجام
از غایت بی برگی غنچه وار دل تنگ واز نهایت بی نوائی
بابت مخالفت در جنگ بوده مرسخن سرائی و خامه فرسائی
نداشت اما بجهت عدم حمل بر نسیان حرفی چند از سراسیمگی
خاطر به هیچ مرسندی بقلم آمد امید که خادم دیرینه را تقویم پارینه
خیال نکرده هم برین منوال یا صد ادنا نجات بهجت اشتمال
تسکین بخش خاطر مسکین خواهند بود تا گل نغمه آموز بلبل و بلبل
هنگامه افروز گل است گلشن دولت و اقبال و چمن فضل
و کمال نضارت بخشای بهار روزگار باد * مکتوب *

پانزدهم در جواب مکتوب بهجت اسلوب محمد یعقوب
مشتمل بر استدعای توجه آن محبوب القلوب در باب حصول
مطالب مرغوب تحریر یافت * بعد اهدای رقیمة الاخلاص این
مخلص مرا با اختصاص را از بند غم و الم خلاص داده سرمایه بهجت

بفضل و کمال روز افزون باد * مکتوب شانزدهم بخدمت دوستی که گاه گاهی مرتکب منهیات می شد و باغوای ارباب ضلالت راه بطالت می پیمود مشتمل بر ابراز مفاسد بانصائح سمات در ضمن مصطلحات علم صرف تحریر یافت * دل من لفظ و یاد تو معنی است * معنی از لفظ کی جدا باشد * ایزد متعال ذات قدیم المثال آن مقصد و مرکز رم اخلاق را از آنچه نباید مفروق و بهر چه شاید مقرون دارد از این کم ظرف که از غایت اتحاد معنوی حاضر و غایب خود را جدا نمی پندارد در اظهار مراتب صیغهٔ شوق که بمیزان دانش هر افان تقویم محبت معنوی وزن جنس کاسه دارد و مبالغه نموده جوش و خروش خاطر اهتمام ورمی آرد که شایستهٔ همت عالی نظرت آن است که بمقتضای آیهٔ کریمه اَطِیْعُوا اللّٰہَ وَ اَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ دل خود را از خیالات ذمیمه نهی منکر که دلیل ضلالت است اجوف ساز د و مردانه و مجردانه لفیف قامت را با نقضا و باطن نون ساخته بمزید تاکید باداء لوازم امر معروف پرداز د و از روی کسر نفس که فتح باب مقصود است

است همه حرکات و سکنات را از فاعل حقیقی دانسته بموجب بیت دلاویز * بیت * گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ * تو در طریق ادب کوش کو گناه من است * نیک را بخداوند و بد را بخود منسوب گرداند تا از طعن مجهول و صفان بعض المعین کو بزعم مهوز خود ترجیحی و تفضیلی بخود می جویند و از غایت خفت عقل نابینایانه براه خطا می پویند صحیح و سالم مانند اگرچه الحال تلافی افعال منصرفۀ زمان ماضی که بیشتر در هنگامه پردازی لهو و لعب صرف شده بموجب * الانسان حریص فیما منع * محال می نماید لیکن اگر طالب صادق توفیق ازلی یافته خود را اگر ده والا شکوه حق پژوهان که از تعلق دنیای سراپا درد بر کنار بوده بخاطر جمع مشغول ذکر واحد حقیقی می باشند ملحق گرداند بحکم آنکه * الصحبة تاثرا * اثبات صفات روحانی و نفی خطرات جسمانی نموده زمان استقبال را در ضلال نگذارد درین صورت شاید که دری از هدایت غیبی کشاید صحبت پناها صورت دستگاها این همه مقدمات دلاویز را که فی الحقیقت تازیانۀ انفعال آن سرمایۀ امانی و آمال است

و معنی نموده اند حیرانی سیمگی خاطر بی تسکین را چه گوید و چه نویسد
که در تحریر بیان پذیر نیست * بیت * ز سر بگذشت بی تو
آب چشم * یکی از سر گذشتم بی توانیست * این نیاز مند
دیرین همه جا و همه حال خیال آن سرمایهٔ فضل و کمال را ملمح نظر
می دارد و در عالم معنی خود را از بهره اند و زان انجمن خشنود
می شمارد * بیت * گر دورم از تو نقش تو ام در نظر بس
است * دل پیش تست دولت من این قدر بس است *
حقا که از غایت شدت انتظار * بیت * بجست و جوی خبر
جانم از دریچهٔ گوش * زمان زمان بسر راه کاروان آید *
در صورتی که چنین حال باشد امیدواران مشتاق را
بهر قیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام روز بهجت افروز بقدوم میمنت
لزوم کلبهٔ احزان منتظران سراپا چشم را از شک گلستان
سازند یاد فرمودن مرهم جراحت فرستادن آنست * بیت *
* با آنکه در سوز و گداز م یعنی * بیداری شبهای درازم
بینی * هنگامهٔ روز بازار محبت یوسفی آن عزیز مصر
معانی سرگرم باد * مکتوب هیزدهم در جواب عنایت نامهٔ فیض

تمام مقصد و مکارم اخلاق ... اشفاق اقبال و اجلال

پناه شوکت و ایالت دستگاه ... کریم الله زاد الله عمره

و قدره تحریر یافت * مثنوی * از طرف چمن نسیم اقبال

وزید * وز گلشن امید گل لطف دمید * یعنی که ز حسن

... و بخت سعید * پروانهٔ التفات عام تو رسید * گلشن

... ... ل و چمن حشمت و اجلال بذات مجمع ابر

... ... ات خلاصهٔ خاندان مصطفوی نقاوهٔ دو ...

مرتضوی رونق افزای مسند نقابت زینت بخشای وساد

نجابت مشفق قدردان مکرم عمیم الاحسان میرصاحب سلمه الله

تعالی بر شحات الطاف ایزد متعال ذوالجلال طراوت

گیر و نضارت پذیر باد خیرطلب سراپا ادب خایفه ...

ادای آداب تسلیمات عبودیت سمات بعرض ...

آستان فیض نشان میرساند که شرف مطالعه مسند فراز

نامهٔ مرحمت آمود که صد شمع مقصود پروانهٔ اشر ...

... ... ت این زاویه گزین جهت را از ...

... ... مصراع * زهی سعادت آنکس که کند یادش

بحکم آنکه سرمستان خمخانهٔ ازل که جام دولت ایشان از بادهٔ
عنایت لم یزل لبریز است جرعهٔ فیض را از کام لب تشنگان
زلال آمال دریغ نمی دارند مرقوم قلم مرحمت شیم گشته
بود که درینجا طلبی و سببی هردو موجود است بی تکلفانه خانهٔ
خود دانسته به جمعیت خاطر روانهٔ این طرف شود
[illegible] پناه از آنجا که این خیرخواه دست امید خود را از
[illegible]ن فیض مأمن آن امیدگاه تکیه پناه کوتاه نمی داشت
بالجزم داشته که پیش از ورود ممتاز نامهٔ
نوازش آمود سعادت اندوز خدمت اکسیر
خاصیت بوده تربیت پذیر دو به تحصیل سرمایهٔ استعداد
[illegible] گردد لیکن ازین رو که * بیت * بلبل زادب
[illegible] دست گلزار * تا گل بخطاب گاهی او لب نگشاید *
حصول این دولت عظمی در پردهٔ توقف افتاده بود
اگرچه پروانهٔ طلب که شمع افروز بزم طرب باشد
[illegible]ب شرف صدور یافته اما از کثرت آب که حجاب راه
[illegible]ده نگذاشت که پیشانی خود را بسجود آستان فیض [illegible]

دهد انشاء الله تعالی بعد انقضای ایام برسات بسالک
بار یافتگان حضور موفور السرور انتظام خواهد یافت
* بیت * خواهم که همیشه در هوای تو زیم * خاکی شوم و
بزیر پای تو زیم * خورشید دولت واقبال از مطلع عنایت
لایزال درخشان باد * مکتوب نوزدهم بخدمت سرمایه
مروت سرو اتحاد و پیرایهٔ فتوت وداد واخلاص گزین باشند
آرام خاطر حزین میان بدیع الدین ناکامی که ابر [illegible] فقیر بمقتضای
باران گهر بار با جمیع یاران نکته انگیز در باغ دل پذیر جنت
نظیر بیگم صاحبه نشسته بود تحریر یافت * بیت * سرو دیوانه
شده است از هوس بالایش * میرود آب که زنجیر
کند در پایش * چاره ساز دل نوازا در [illegible] وقت
خوشش وموسم [illegible] که یک طرف سرودی جان نواز
در خروشش [illegible] جانب دیگر رودی خوشش آواز در
جوشش [illegible] بانتظار قدوم بهجت لزوم آن نخل [illegible] معنی
[illegible] [illegible] ده و شمشاد بجهت ماستقبال [illegible] سایه آمانی و امان
بیک پا ایستاده سوسن بصد زبان [illegible] می نواز و نسمن

ازان جا که ❊ مصراع ❊ کرم هائی تو ما را کرد گستاخ ❊ بی ادبانه
بشرح قیم حقیقت حال خیریت مآل خود می پردازد که آن
مشفق بمقتضای وفور مهربانی وقت رخصت بزبان هدایت
ترجمان فرموده بودند که زیاده از یک هفته درانجا نماند و زود
نزد رسیده خود را سرگرم تلاش معاش گرداند مگر ماجرا است
ازان باز که این کمترین درین سرزمین رسیده بسبب
اختلاف آب و هوا عارضهٔ تپ لرزه دامن گیر
صحت گردید درینولا که این ناکام از نهایت ضعف بدن
طاقت یک گام ندارد و از غایت ناتوانی طی مسافت
نیم قدم را برابر یک منزل می شمارد درین صورت بحکم
ضرورت عوض خود محبت و مودت اطوار یار غمگسار
عبد الغفار را که سرمایهٔ کار و سلیقه شعار است باستغناء نفس
نامجات مطلوبه بواسطهٔ حصول این مطلب که بمراحم مربیانهٔ آن
فیض بخش انام صورت انجام یابد بخدمت حضور کثیر السرور
فرستاده شد امید که توجهات عام و فیوضات تمام درباب این
بی دستگاه که غیر از ذات شریف آن امیدگاه تکیه و پناه ندارد

ندارد بوجه اتم مبذول خواهند کرد و سایهٔ خورشید پایهٔ رافت
و اقبال بر سر دعاگویان ذره مثال مخلد و مستدام باد * بالنون
والصاد * مکتوب بیست و یکم بخدمت محبت و مودت نشان
میان حیات خان مشتمل بر نصائح دوستانه در باب استعفای
گستاخی ها که بدرویش دلریش کرده بودند تحریر یافت
* بیت * تکیه بر مکنت جهان نکند * هر کرا دل پر از صفا باشد *
زانکه در پیش صاحب دانش * قلب اقبال لابقا باشد *
خان بلند مکان سلامت بدولت سریع الزوال که اول او
دو است و آخریش لت مغرور بودن و بشکر این جاه و
جلال قریب الانتقال غمزدگان را دلبری نه نمودن عاقبت کار
راه ندامت پیمودن و در خجالت بر روی خود کشودنست
آری * ع * بادل شدگان هر که در افتاد بر افتاد * مهر وری
از آنجا که سراپا مراست از ذائقهٔ صافی طبعان کامه گزین
... اند از گشته و دلبری بواسطه آنکه سرمایهٔ دراست
نگاه شمس مهوشان زهره جبین هر از آمده و دریاب
که این حسن و قبح از هر دو لفظ پیدا و هویدا است مقتضای

عزیز الوجود و سلیقه شعار است امید آنکه بوسیلهٔ جمیلهٔ آن نافع
الخلق بسلک نوکران نواب والاجناب انتظام یابد احرام
ملازمت آن خیر الکرام بسته عازم بگرامی خدمت گشته
از آنجا که بانجام مرام نامرادی پرداختن و آرزومندی را
بهره مند ساختن در بارگاه صمدیت اجر عظیم دارد یقین است
که مشار الیه را ابراحم مربیانه باسباب نان خواهند رسانید و بتوجهات
کریمانه از فکر قوت متعلقانش فارغ البال خواهند گردانید
دولت وشادمانی درکامرانی باد * مکتوب بیست وسیوم
بخدمت زبدهٔ سخن پردازان معنی طراز وقدوهٔ معنی پردازان
سخن طراز مقبول حضرت آفریدگار یار غمگسار میان عبد الغفار متوطن
صوبه بهار مشتمل بر سفارش نگارش یافت * فرد * چو گل بخنده
درآمد لب امل ز نشاط * اگر زگلشن الفت وزد نسیم قبول *
همواره ذات ستوده صفات آن خلاصهٔ دودمان آفرینش نقادهٔ
خاندان بینش نخل بند بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخن دانی
کان مروت خوان فتوت فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ باب
اختصاص وسیلهٔ انجام مهام خاص و عام باد این باد پیمای

فراق و زاویہ آنزوای افتراق بعد تقدیم مراتب اشتیاق
کہ دست قلم بدامن بیان آن نمی رسد مرفوع ضمیر صافی
پذیر می گرداند کہ چون شرافت پناہ شیخ فیض اللہ متوطن
پرگنۂ سکندرا آباد غریب و نامرادا است بجہت حصول
[illegible] کہ بالہداد خان نامی افغان ساکن
پرگنۂ [illegible] قاضی آنجا بحال مشار الیہ بی موجب
[illegible] تعدی می نماید بدربار جہان مدار
رسیدہ امید کہ بدانچہ موی الیہ فائز آرزوی خود گردید
وجہات کریمانہ مبذول خواہند داشت و مخلص سراپا
محبت را در زیر بار منت عظمی خواہند انگاشت ابواب
بہجت و شادمانی و اسباب مسرت و کامرانی [illegible] شادہ و
آمادہ باد ❊ مکتوب [illegible] و چہارم بخدمت [illegible] بت و اخلاص
اطوار مودت و [illegible] ص آثار بگل گلشن یگانگی نونہال چمن
[illegible] امتحان طبیعت زکی دعی میان عبدالنبی تحریر
❊ بیت ❊ دور از تو سراسیمہ [illegible] و دچراغم ❊ بی [illegible]
[illegible] سم آیا تم ❊ آتش شوق و آرزومندی بمواصلت

که رفع حجاب دوری صوری ضروری دوستان اخلاص
سرشت را از توجه خاطر صافی محو و منسی نخواهند فرمود * مکتوب
بیست و پنجم بخدمت مطلع انوار الٰهیت مخزن اسرار قابلیت
مجمع اخلاق یگانهٔ آفاق برگزیدهٔ درگاه صمد میان شیخ محمد
تحریر یافت * فرد * ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد
* که مرغ هر چمنی گفت و گوی او دارد * اگرچه صیت کمالات
کسبی و وهبی و آوازهٔ خوبیهای ذاتی و صفاتی آن نمک
خوان ارباب فضائل و محک امتحان اصحاب فواضل مظهر
مراحم و اشفاق مصدر مکارم اخلاق رونق افزای بزم سخن
عقده کشای مشکلات هر فن این کمترین سراپا اشتیاق را
غایبانه آرزومند ملازمت کثیر الموهبت ساخته لیکن حصول این
دولت فیض وصول را موقوف بر وقت دانسته بدو کلمهٔ
نیاز آمیز که تحفهٔ تهی دستان بی مایه ازین نباشد خود را فرا یاد
ضمیر عطوفت پذیر میدهد که ذات قدسی صفات آنحضرت درین
ظلمات چشمهٔ آب حیات است و این عقیدت اندیش از آن منبع
زلال فیض مالامال سکندر مثال مانده و حرمان در خصوص امید

قرص آفتاب لهذا به مقرضهای مهربانی آن طرهٔ عنبرینه کام بخشی
وکامرانی کمر بندگی بر میان جان بسته عازم گرامی خدمت
گشته درین صورت آرزو داده وکه اگر مشار الیه بتوجهات
کریمانهٔ ایشان گل عشرت از گلشن امید بر چیند و
بمراسم مربیانهٔ آن مامن خیراندیشان سرمایهٔ جمعیت فرا
اندوخته گریبان پریشانی را بدامن پاک زند و شمع کامرانی
را بر افروخته نهال ناکامی را از بیخ بر کند هر آینه منت بی شمار
بر ذمهٔ دوستدار اخلاص شعار خواهد بود امید که دست
دولت در دامن بخت ارجمند آن بخت بلند باد * فصل دوم
در رقعات رقعهٔ اول بنابر بهجت و سرور عبداشکور که تن
باداء حقوق استادی داده و باغوای ناقصان کینه کیش
زبان به مقولات لاطائل می کشاد مشتمل بر ترغیب تهذیب
اخلاق و ترک صحبت اهل نفاق تحریر یافت * بیت * ناتوانی سر
متاب از صحبت صاحب دلان * صحبت صدر نشینان کمتر از اکسیر
نیست * مخدومت یار کامگار سلامت از خدمت دانادلان محروم
[illegible] بودن را [illegible] دلالت [illegible] نمودن است آدم را

را که فی الجمله امتیاز دارد و لازم است که بقدر استعداد پیوسته
صحبت به از خود جوید و حرفی که غیر مستحسن باشد نگوید الحال
بآن عزیز بر تمیز که بکمه نکته میرسند شایسته آنست که خود را
از امثال این قسم اقوال و افعال باز داشته به تحصیل کسب
کمال کوشند و حرف دوستانه را که به مقتضای دل سوزی بقلم
آمده درست پند داشته بر خود پسندند برادرم سخن درست بعز [illegible]
درست هر که دریافت دریافت * ع * بر رسولان بلاغ
باشد و بس * رقعهٔ دوم که به نثر و نظم توان خواند تحریر یافت *
به ضمیر منیر مهر نظیر * آن خردمند صاحب تدبیر * معدن لطف
مخزن اشفاق * منبع جود * مجمع الاخلاق * بهجت افزای خاطر غمگین
* عیش پیرای سینهٔ بی کین * نمک خوان بزم صاحب فن *
محک امتحان اهل سخن * رونق فضل و زیب دولت و جاه *
دانش آگاه شیخ نور الله * واضح و لائح است که این احقر
* از دعای اتحاد شام و سحر * از خدای کریم بی کم و کاست * داعی لطف
اختصاص شماست * بشرط انصاف آنکه پیوسته * این محبت تخمین
دلخسته * تا زمان حصول خدمت اگر از صور التفات جان پرور *

بحق مالک الودود باد * رقعهٔ چهارم بخدمت قمر مایهٔ جمعیت
دوستان خاطر حزین شیخ محی الدین متضمن بر عدم تربیت
ساقطان و ترک صحبت جاهلان تحریر یافت * فضائل پناها
فواضل دستگاها بتربیت چنین کسی که در کتاب و کباب
امتیاز ندارد و چنین و چنین را جدا نه پندارد پرداختن گوهر سخن
را در خلاب انداختن است و نکتهٔ علم باین فهم مردم کم فهم
آموختن دل را بی آتش سوختن است بحکم آنکه * ع * صحبت
نیکان بدان را سود نیست * سعی و دل سوزی شبانه روزی را
در باب ادبی انه وانند و بوئی از آن مجمع الجهلا خود را
خلاص گردانند که در خود مزاج آن سرمایهٔ مسرت و
ابتهاج جاگیر دل پذیر بهم رسیده و دوستدار بر طبق
وعده انتظار بسیار کشیده باقی * ع * صلاح ما همه
آنست کان تراست صلاح * رقعهٔ پنجم در جواب
دوست محبت بهره ایحبت گرای بعیه ماری رای مشتمل بر ترک
صحبت یاران آشنا روی بیگانه خوی تحریر یافت * دولت
وسعادت یار و دیدهٔ محبت بید ازیاد مکتوبی که درباره ناحق شناسی

وناسپاسی برادر پادری ناشی که اول بلباس دوستی
بوده آخر اساس دشمنی محکم نموده نوشته اند برجاست
آری * ع * اصل بد از خطا خطا نکند * برادرم بحکم آنکه از گل
کاغذ بو بر نمی آید و غنچهٔ تصویر لب نمی گشاید * فرد * صحبت
موعظت پیر مجلس این سخن است * که از مصاحب ناجنس احتراز
کنید * رقعهٔ ششم بیاری که بیاض فرستاده بود تحریر یافت
نهال آمال آن فرخنده خصال خجسته افعال به ثمر است مراد
حال و مآل مثمر باد سفینه که بیاض و سواد سطرش سپیدی و
سیاهی چشم باشد و اشعار تازه مضمونش جان را از بند غم
رهاند رسید خاطر را مانند گل شگفانید این مشتاق که سراپا
اشتیاق از غایت شاید طوفان فراق نوح وار آن
سفینهٔ جمعیت را سفینهٔ و دست خود ساخت و باین مصرع
دلاویز پرداخت * سفینه که در وی بحرها و آیتها
بیاض و سواد لیل و نهار است بیاض اوقات آن
دوست محبت سمات به ... مسرت آیات جلوه گر باد

رقعهٔ هفتم مشتمل بر نصایح ... شاه بدو بسبی که اسپ جور و

جور و جفا بر می تافت و در اخلاص کم می باخت تحریر یافت ٭ فرد ٭ بود دشمنش تازه و دوست ریش ٭ کسی کش بود دشمن از دوست بیش ٭ دوستدار سرا پا نثار بجهت آنکه از بد سلوک آن یار وفادار آرام بخش دل بی قرار نوکران سرکار فیض آثار نواب ذوالاقتدار شکوه گزار اند در گرداب اضطراب است عجب آمد که داستان موعظت را افسانه انگاشتند و تخم عداوت در مزرع دل خاص و عام کاشتند ٭ بیت ٭ چند خرامی و تکبر کنی ٭ دولت پارینه تصور کنی ٭ الحال ازان محبوب القلوب تلافی زمان ماضی مطلوب ٭ رقعهٔ هشتم بدوستی که نمی خواند و بلهو و لعب می گذراند محتوی بر کلمات نصایح تحریر یافت ٭ فرد ٭ زبان خوشدلی دریاب دریاب [illegible] کم در صدف گوهر نباشد ٭ برادر من درین جمعیت که از طرفی باری و از کسی غباری بر خاطر نیست از کسب علوم محروم ماندن و راه بطالت و ضلالت گذرانیدن [illegible] عشرت کندیدن و زهرابهٔ حسرت چشیدن است آری ٭ ع ٭ قدر نعمت [illegible]

آگاه می گرداند * فرد * تنگ ظرفان حریف این نامه سختی نه ایم *
دانهٔ اشکیم بار اگر دشمن چشم آسیاست * زیاده ازین
نمکها بر جراحت پاشیدن و جان بیدلان را بگداز کاست ستم
تراشیدن از طریقهٔ تو دور و اخلاص بعید است * رقعهٔ یازدهم
نخست سرمایهٔ جمعیت خیراندیشان دلریش محمد درویش
که ظاهر خود را از هوشیاران می پنداشت و باطن لوح غفلت
مشق آن نمود تحریر یافت * بیت * غافل ز احتیاط نفس یک نفس
مباش * شاید همین نفس نفس واپسین بود * رموزدانان کار
خانهٔ تکوین و ایجاد را که دل بنشاط این کهنه رباط نمی دهند و بر
نغمات این خراب آباد سست بنیاد گوش نمی نهند شایسته آنست که
هر دم را دم آخر تصور نموده بی حرکت زبان و لب دل را مشغول
ذکر الله حقیقی ساخته و سینه را از محبت ما سوی الله پرداخته * فرد *
یک لحظه مباش بی یاد خدا * عمرت گذرانست چو آب از پل
* رقعهٔ دوازدهم در جواب دوستی که شکایت یاران زمانی
نوشته بود تحریر یافت * همیشه هم آغوش بهجت و شادمانی باشند آنچه
حکایت شکایت یاران کرده جور سرشت خو که بظاهر دم اخلاص

کشاید و دهد دوستی کار دشمنی نماید مرقوم بود معلوم شد
اگرچه با این گروه بی شکوه محبت داشتن و دشمنی بر خود گماشتن
است لیکن بحکم آنکه * ع * با دوستان ملاطفت با دشمنان
مدارا * بملاطفت و مدارا پرداختن دوستان زمانی را شرمنده
ساختن است * ع * اینها ز تو آید و چنین ها تو کنی * رقعهٔ سیزدهم

نونهال چمن اقبال سید جلال که خود را از کسب کمال باز مید است

و آیات لهو و لعب بر صفحهٔ حال خود می نگاشت تحریر یافت
* ع * بندگی باید پسرزادگی منظور نیست * نقابت پناها نجابت
دستگاها باغوای جوفروشان گندم نمای برخرافت که مرکب
از شر و آفت است نظر انداختن و بغرور مال و منال خود
را پای مال جهالت ساختن از پایهٔ ارباب اعتبار افتادن
است و ابواب تاسف و ندامت بر روی خود گشادن آری
* فرد * بمردان منی و بسیم چه تحرخد * قبای اطلس آنکس که از
هنر عاریست * برادرم طالب صادق دل را از خیالات
ذمیمه خالی نگرداند خود را بشرف تحصیل دولت فیض لزوم
علوم نرساند و باید دانست که ترکیب علم از عین و لام یافته

یافته مشعر برین است که تا این کس چشم بر تهی ندارد
علم را نشناسد * بیت * تا طبع نازکت نپذیرد ملالتی *
آن به که نامه را بدعا مختصر کنم * نصرت مزید و توفیق رفیق باد

* رقعهٔ چهاردهم مشتمل بر طلب مجمع الفضائل منبع الفواضل
سید محمد فاضل تحریر یافت * بیت * یا رب اندر دل
آن خسرو شیرین انداز * که برحمت گذری بر سر فرهاد کند
* فضیلت و دستگاها ضمیر آگاها امروز که مجمع یاران نکته انگیز و
جام سخن لبریز ست اگر قدوم مسرت لزوم خود کلبهٔ احزان
این ناتوان را رشک چمن سازند و بخاطر داشت
مشتاقان مهجور بهره اندوزند غایت است * فرد *
دران بزمی که شمع روی تو نیست * چراغ دیده را گل می توان
کرد * رقعهٔ پانزدهم در صفت واسع المشفقین یعنی از
خواندنش لب بر لب نرسد در طلب دوستی که نامش هم
ازین قبیل بود تحریر نمود * از آنجا که دیده در اشتیاق آن یگانه
آفاق اشک ریزان است و درون سینه از آتش فراق آن همراه
اتفاق آه و ناله شعله خیزان درین صورت اگر آمد و ملاطفت و التفات

که طریقهٔ یاران راسخ الاعتقاد واثق الوداد است دوستان
جانی را از تشریف شریف خورسند گردانند هر آینه خاطر را
از گرانی انتظار وا رهانند زیاده چه نگاشته آید * رقعهٔ *
شانزدهم بخدمت محبت و مودت اطوار موافقت و
مخالصت آثار نقابت پناه نجابت دستگاه میر سید محمود
تحریر نمود * مخلص پرورا دوستنوازا یارانی که وجه غذا و ملا
دمساز و همراز بوده و تجارت آرائی خود را بالباس یکتائی
می نمودند دی شب پیش خیر طلب از شکایت ایشان و قصه
کشودند و در اهانت آن ما ین خیر اندیشان زبانها سودند
اگرچه از هر هر مقالات پریشان آن جماعهٔ بدکیشان غنچهٔ دل
دوستدار نشگفت و ازین رو که * مصراع * جواب
جاهلان باشد خموشی * حرفی نگفت اما درین صورت آن
معنی شناس کارخانهٔ تقدیر را به کشاده پیشانی بر قطعهٔ مسیح ثانی
حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افروز حفظ مراتب بودن است
* * هر که چون کاغذ و قلم باشد * دو زبان و دو رو و یکه گاه سخن
* همچو کاغذ دکن رویش * چون قلم گردنش به تیغ بزن

بزبان * رقعهٔ هفدهم صدرمایهٔ آمال و امانی حدیقه پیرای عشرت و کامرانی میرزا سبحانی که بعد اقتضای ایام جوانی در تحصیل علم پرداخته بود تحریر یافت * بیت * پیری که دم ز عشق زند بس غنیمت است * از شاخ کهنه میوهٔ نورس غنیمت است * الحمد لله والمنه * که موافق خواهش دوستان اخلاص اثر در پیرانه سر شوق کسب کمال که نتیجِ حسنات حال و مآل است بخاطر شریف متمکن گشت و دل عیش منزل خیال باطل هنگامه پردازی لهو و لعب را بهشت آرزو دارد که بموجب بیت دلاویز * بیت * * بهر کاری که همت بسته گردد * اگر خاری بود گلدسته گردد * درکم فرصتی بجد و جهد بسیار استعدادی بهم رسانند و یاران مجلس نشین را آفرین گوی خود گردانند الله تعالی بزودترین اوقات بهره مند کمالات صوری و معنوی گرداناد بحرمة النون والصاد * رقعهٔ هژدهم به برادر بجان برابر مصادمت الهوار صاعقه شعار ابو المظفر تحریر یافت * بیت * ماز یاد ان چشم یاری داشتیم * خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم * از آنچه

نباید محفوظ و بهرچه ش [illegible] شد عجب می آید و طرفه تر
می نماید که تغافل ایش [illegible] شوق محبت کیشان روز
بروز می افزاید و بردن تو [illegible] در حیرت می کشاید
بهر حال * بیت * در یاد تو ایم هر کجا ایم * بیگانه
مشو که آشنائیم * رقعهٔ نوزدهم بخدمت خان
ذی شان سمو المکان امانت خان بموجب وانمود
سودت دستگاه شیخ مسعود که درخواست پروانه
ایشان بجهت رفع مناقشه که از برادران و خویشان
داشت تحریر یافت * صاحب مهربان عمیم الاحسان
سلامت چون ذات قدسی صفات آن قبلهٔ آمال را وسیله
جمیله انجام مهام خسته دلان شکسته بال می پندارد لهذا این
مضطرب الحال از آن منبع زلال فیض مالامال کمال آرزو
دارد که بار فتحیاب حضور این قدوی را از ظلمت آباد شدائد
انتظار برآورده خضر مثال براه رسانند و اشکند روادآوارهٔ
دشت حرمان نگردانند * بیت * عنایتی کن شمارا بکار ما
بگذار * که کارها همه موقوف بر عنایت تست * دولت جاوید

جاوید علا می کناد بحرمة النبی و آله الامجاد * رقعه * نسیم
بیار وفادار آرام بخش دل [illegible] هر آثار صداقت و
وداد شیخ الهداد تحریر یافت * بیت * مائم و جراحت
غریبی * نمی تواندش طبیبی * ازانجا که جام خواهش این
نام طبع بی سرانجام از نور باده بهبود فروغی نمی یابد و آفتاب
مقصود بر دوش آرزوی دل محبت آمود نمی تابد * ع *
روزم بغم و شب بالم میگذرد * درینصورت بحکم آنکه اگرچه
تشنه زلال سیرابی خود بسر آب نمی یابد اما بامید تسکین
می شتابد بدین که * بیت * حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت *
آتش زند بخرمن غم دود آه تو * گاه گاهی تسلی خاطر که شاید
یک لحظه به جمعیت گراید و از گرداب اضطراب برآید
می نماید * بیت * چه احتیاج به پیش تو حال دل گفتن *
که حال خسته دلان را تو خوب می دانی * مسرت و
نشاط روز افزون باد * رقعه بیست یکم بدوستی که
ابنها فرستاده بود تحریر نمود * بعد از تعداد شوق که فوق البیان
است مشهود ضمیر صداقت تصویر باد انبهای تغز [illegible]

قوتِ روحی توان گفت رسید و ذائقه را حلاوت شکر
بخشید خانه آباد باد و شکر این مهربانی آن دوست از رگ
و ریشهٔ قلم خشک پوست بیرون است از آنجا که تحفهٔ
شایستهٔ آن سرزمین همین تواند بود اگر گاه گاهی بار مثال
آن دوست میوه های بهشتی ضیافت ذائقه می کرده باشند
در بارگاه محبت گنجایش دارد و العاقبة بالخیر * رقعهٔ بیست و
دوم در جواب دوست محبت مشرب میان شیخ اله بخش
مشتمل بر اظهار لوازم اتحاد بگذارش یافت * صحیفة الوداد
ورود نمود در باب عدم ابراز راز که بمزید تاکید مرقوم
یافته بود پرده از رخ بر کشود دقیقه شناسا دوستدار را که
باظهار آن مرهون منت بیشمار است از جملهٔ مخلصان
یکجهت شمارند و در گفتار و کردار مخالف مرضی خود نه انگارند
* بیت * ز سینه تا بلب سالها شود محبوس * هر آن نفس
که رضای تو اندر آن نبود * اسباب دولت آماده و
ابواب بهجت کشاده باد * رقعهٔ بیست و سیوم در جواب
رقعهٔ دوستی تحریر یافت * بیت * ای که صافی ساختی عیش مرا

مرا از دُور دوره * دوره باد از گرد نو آسیب دور تیز گرد *

به مطالعهٔ نامهٔ محبت افزای محنت زدای آن نور حدقهٔ مروت

و وداد چشم قوت و اتحاد که سراپا راحت و مرهم جراحت

بود نضارت جسم و بصارت چشم افزود انسب

آنست که پیوسته بنوشتجات مسرت بخش و نشاط

افزا فرایاد ضمیر خاطر آباد دارند که * مصراع * در مشرب

دوستی پسند است همین * [illegible] وچهارم بدوست

دلنواز دو سفارشش تحریر یا[illegible] پیوسته هم کنار جمعیت

صوری و معنوی باشید رقعهٔ سیدی سندی سید رشید وسید

وازانداد طریقهٔ اخلاص آن مودت و [illegible] گاه این خیرخواه

را آگاه گردانید بنده پرور را این قسم عزیز الوجود را گرد

هر امور مرجوع جرأت و دلیری وادار خود انصاف فرمایند

که لائق دلیری است یا دلیری باری بمقتضای یاری بخلاف

[illegible] نشته کاری کنند که باعث فرخندگی طبیعت دوستان شود

جب خندیدگی وشما را دوست دست حق که بدست

ری دلی * وار دو رم بهمر ازین پشت خار دست * رقعهٔ

بست و پنجم در سفارش تحریر یافت * مهربانا قدردانا
داستان فراق بیانی و حدیث اشتیاق پایانی ندارد ولهذا
این معنی را بحکم مصراع دلاویز * هست راهی عالم دل را بدل *
حوالهٔ وجدان ضمیر صافی پذیر ایشان که آئینهٔ جمال خیراندیشان
است نموده مطالب ضروری را قلم می آرد که حامل رقعهٔ
نیاز سپاهی جان باز و سلیقه شعار است اگر بعین توجهات
کریمانه بلب نانی رسد احسانی خواهد بود * فرد * برادریشش
ز خاک ورسانیش بر فلک * هر که بدامن تو زند چون غبار
دست * رقعهٔ بیست و ششم بدوستی که افشای راز خود نموده
بر هم زدن هنگامهٔ جمعیت خود گشته بود تحریر یافت * فرد *
اگر جز تو داند که راز تو چیست * برین عقل و دانش بباید
گریست * جانمن سلامت نامحرمی را محرم راز خود ساختن
راز خود را بروی روز انداختن است و نزد اسرار
با اغیار باختن صد اسپ جور و جفا بر خود تاختن گذشت
آنچه گذشت آینده را اگر بخاطر آن دوست بیاید باید
که [illegible] السر اذا جاوز الاثنین فشاع * برین بیت عمل

عمل نمایند * راز را با یار خود هرچند بتوانی مگوی * یار هم یاری
بود از یار یار اندیشه کن * توفیق رفیق باد * رقعهٔ بیست و هفتم
در جواب دوستی که مشتمل بر صنعتی که حروف داله لفظ
بالا دارد تحریر یافت * از مشاهدهٔ اخلاص نامهٔ اختصاص
آمود آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و خلاصهٔ دودمان ارتضا
مسرت و نشاط افزود درمادهٔ استطلاع انقطاع و انفصال
دوستت صداقت نشان سلطان خان که مرقوم قلم وداد
رقم شده بود معلوم نمود از کریم کارساز متوقع آن است
که امروز در حضور رفعت و اقامت دستگاه موافق خواهش
دوستان صادق الاتحاد معاملهٔ مرقومه منقطع گردد و عدم حصول
ملاقات فرحت سمات محض از کثرت اشتغال است
والا در لوازم مصادقت و وداد قصور [illegible]
و ادا را همه اوقات مراد است حاصل کنا [illegible] رقعهٔ بیست و هشتم
بخدمت والا مرتبت خان بلند مکان عظیم الشان میان فیروز
خان در سفارش تحریر یافت * صاحب قدردان فیض رسان سلامت
از مکارم اخلاق آن عمیم الاشفاق که در انجام مهام حاجتمندان

سهام بی اختیار است امید آن دارد که التماس این عقیدت
اساس در باب مشیخت مآب شیخ عبد الوهاب که
مفصلاً حقیقت حال خیریت مآل خود را بخدمت کثیر المواهبت
گزارش نماید درجهٔ اجابت یابد و آفتاب مراد بر دوش
[illegible] و تابد دولت و اقبال تضاعف پذیر باد * رقعهٔ بیست
و نهم مشتمل بر صنعت الفاظ غیر منقوطه تحریر یافت * داود داد ار
سالک مسالک [illegible] ماس و داد محمد مراد
را همواره محروس دارد [illegible] حاطهٔ آلای واحد کامکار
گهر سالک را اجلال و عدم ادراک سرهو الله الصمد مدرک
اهل کمال و ما ادراک اسرار علومه العلماء و ما درک سرا سل
حکمه الحکماء * هرگاه اکرم اولاد آدم و سرور معمورهٔ عالم در
عد و احصای حمد و الا لا کالا مه آمد حوصلهٔ درک ما مردم حاصل
معدوم و سلام الله معکم کل حال * رقعهٔ سی ام بخدمت عزیزی
که در خواست نوکری داشت تحریر یافت * منشور
ضمیر فیض آمودها و خط زیبا نمط با متانت عبارت که باین
[illegible] نگارش یافته بود روشنی بخش دیدهٔ مشتاق گردید

گردید رفعت و اقبال پناه رای گرد هر د است که قدرشناس
و معنی اساس اند درین روزها متلاشی مردم سلیقه شعار
اند اگر پسند خاطر آید دوستدار حقیقی سلسله جنبانی نوکری آن
سلالهٔ خاندان اهلیت نماید درین صورت بهر چه ایما رود
بر آن عمل نماید جمعیت خاطر روز افزون باد * رقعهٔ سی و یکم

در جواب دوستی که حقیقت پریشانی حال خود نوشته بود
رقم یافت * ع * خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست *
به مطالعهٔ محبت نامهٔ اضطراب آمود که مشتمل بر عدم میسر آمدن
نوکری سرکار نواب خورشید اشتهار رقم زدهٔ قلم بدائع
نگار شده بود حیرت رو نمود درین صورت آن عالی
فطرت یگانهٔ روزگار را بحکم آنکه * بیت * خدا اگر بحکمت به بندد
دری * کشاید بفضل و کرم دیگری * شاکر بودن موجب
مزید نعمت است جمعیت خاطر روز افزون باد * رقعهٔ سی و

دوم بخدمت اقبال و اجلال پناه خان ذیشان رفیع المکان همت خان
محتوی بر سفارش تحریر یافت * صاحب بلند همت خان والا مرتبت
سلامت محبت و صداقت نشان محمد خان شب و روز در

و بباطن اساس دشمنی محکم نمایند نرد وفا باختن مهرهٔ محبت
را در ششدر انداختن است و بصحبت چنین کسان
پرداختن خانهٔ عیش را ویران ساختن اگرچه آن مقبول
ارباب کمالات محتاج این قسم مقالات نبوده اما
بمقتضای تجربهٔ صحبت یاران زمانی حرفی چند دوستانه قلمی
نمود زیاده ازین زیاده است * رقعهٔ سی و پنجم در جواب
دوستی تحریر یافت * مکتوب صداقت اسلوب که
مشتمل بر اطلاع حقیقت حال این شکسته بال نگاشتهٔ خامهٔ تلطف
شمامه بود رسید بمزید انبساط گردید صداقت پناها
چون از دل شکسته کاری نمی آید و از دست فروبسته
عقده نمی گشاید بنابران پای همت را از ترددات بی اثر
لنگ ساخته بتایید آن پرداخته * بیت * ما کار خویش را
بخداوند کار خویش سپرده ایم تا کرم او چها کند * رقعهٔ سی
و ششم در جواب رقیمهٔ دوستی تحریر نمود عروس مطالب
چهره گشاده رو نمایاند آنچه در باب بیوفائی و عدم رخصت
مرقوم نمودهٔ که حرفست دوستانه نشنود و از غایت کوتاه

اندیشی مال و متاع خود را پایمال قطاع الطریق نمود قلبی بود
دریافت الحق * بیت * آن کس که خدا منصب
خواریش دهد * ابلیس بکار و بار یاریش دهد *
بهجت خاطر روز افزون باد * رقعهٔ سی و هفتم مشتمل بر اظهار
لوازم اخلاص بدوست سراپا اختصاص خلت دستگاه
میان رحمت الله تحریر یافت * بیت * ما بیاد تو سلامت
بخیال تو خوشیم * غیر نادیدن تو هیچ پریشانی نیست * خیال
نکنند که دوستداران سراپا وداد نرد مخالفت بازد و از آئین
مروت درگذشته بیاد دیگر پردازند انشاء الله تعالی
تا دم حیاتست نامت گویان و وصلت جویان خواهد ماند * بیت *
این نیست که حافظ را مهرت رود از خاطر * کان سابقهٔ پیشین
تا روز پسین باشد * رقعهٔ سی و هشتم بدوستی که از غایت
فلاکت در گرداب رنج و تاب افتاده بود مشتمل بر مقدمات
نصائح سماحت تحریر نمود * بیت * باید چو برق خنده زنان زیست
در جهان * نی همچو ابر بر سر دنیا گریستن * در تنگنای
کشمکش زمانه وسعت آباد استقلال را گذاشتن خاطر را چون

چون حروف رزق منتشر داشتن است مقتضای دانش
دوراندیشی آنکه در همه حال بشکر و صبر که هر یکی موجب
وصول نعمت و حصول دولت است گرایند و لب بچون و چرا
نکشایند. جمعیت صوری و معنوی نصیب روزگار فرخنده آثار
باد بالنون والصاد * رقعهٔ سی و نهم در استدعای رقیمهٔ الود
دقیقه شناس خط خفی و جلی میر علی تحریر نمود * همیشه خط ریحان
سرشت آن مجمع فرخوش نویسان روزگار که صد در
شاهوار و رجب بهار [illegible] آن نیرز و خجلت ده خط مهوشان
گلعذار باد دیرگاه [illegible] صمیمی باد جود نسبت بندگی
که بدرجهٔ کمال متحقق است بترقیم رقاع مهر شعاع کامیاب
نگردیده و بهر حال جمعیت آل آن سرمایهٔ فضل و کمال
که تعلق خاطر این شکسته بال بدان بیشتر است شنیده
جا که بنام [illegible] گذشته پیوسته از صحت مزاج عافیت امتزاج
خود بقلم آرند و دو سه دارویه را که خط نسخ بر صفحهٔ سمیات
کشیده ترقیم یافته نه انگارند * رقعهٔ چهلم نخد [illegible]
نخل پیوند چمن نشاط شیرازه بند مجموعهٔ انبساط صدر

نشین مکارم رفیع شیخ محمد شفیع تحریر یافته و دامن و کتابه
نامه را بمقالات اشتیاقی و مقدمات فراقی مشحون ساختن
باداء مطارحات عرفیه پرداختن است لهذا بآن نمی گراید
و بعد مسر گزارش مدعای آنچه محبت پناها خوبی های ذاتی و صفاتی
مودت دستگاه اخلاص گزین شیخ تاج الدین که درخواست
پروانه خان جمو المکان والاشان عنایت خان دارد
تجانس حقیقی را بر بین می آورد که درین ماده بآن محمد اقتضت
نشان بر نگارد که توجه کریمانه در باب مشار الیه
مبذول فرموده خیرخواه را باحسان مشمول خواهند فرمود
* بیت * ما فتنده ایم لطف خود از ما مکن دریغ *
بعد از وفات کس بکسش احسان نمی کند * رقعه چهل
دیگر بدوستی در سفارش تحریر یافت * مروت و وداد
پناها فتوت و اتحاد دستگاها اخلاص مند فتح چند بارها سفارش
این و آن در باب رفع مناقشه برادران بنام نامی نواب
والاجناب حاصل کرده و با این که حق بجانب خود دارد و داد
بجائی نمی برد درینصورت اگر توجه سامی که متکفل مهام کافه

کافهٔ انام است در باب مشار الیه جلوهٔ ظهور دهد هر آینه
بار منت بی شمار بر ذمهٔ دوستدار نهند * بیت * مید ار مصری
بجا سپاس آن زنهار * شکرانهٔ آنکه سرفرازت کردند * مدارج
دولت و مدارج اعتلا و ارتقا باد * بحرمة النبي وآله الامجاد *

رقعهٔ چهل و دوم به مقبولی که نامش از ابیات بطریق توشیح
بر می آید تحریر یافت * کشوف ضمیر هر گزین * ابیات *
* به جبینی چو رخ زپرده گشود * یاس را صورت امید نمود *
راحت افزای بیدلان کلام * سرو در پیش قد او ست
غلام * یاد او در دل دهد تسکین * ورد او تحفه زن بصد
درمان * عهد رویش بهر شقی و سعید * بهره بخشد چه از قریب
وبعید * دولت حسن راست مایه ازو * آنکه خورشید
راست سایه ازو * لطف او مرهم جراحت دل *
جوهر لعل او ست راحت دل * لب عیسی ازو ست
در گفتار * یوسف اند مهر او زلیخا وار * لفظ از معنیش نجو
نازد * معنی از لفظ وی فسون سازد * بادگار رسان نامه و پیغام محبت
الیام از خیر اندیشان مستهام دریغ داشتن تخم بی مهری کاشتن ست

سعی ما سعی آینده را • بیت • کم گیر دو تابش خورشید گر •
در بدخشان لعل سازد سنگ را • گلشن بهجت و
نشاط شگفته باد بالنون والصاد • رقعهٔ چهل و سیوم مشتمل
بر صنعتی که حروف الفاظش نقطهٔ پائین دارد تحریر یافت •
داد آن بیهمال همه حال یار و یاور عارج معارج جاه او
صاعد عدل و داد سیدی میر سید جواد باد بعد ادای مراسم
وداد که آداب ارباب [illegible] کد لی بود به مطلب می گراید
به مطالعهٔ گرامی مراسله [illegible] ی کسب علم سید عبد
الوهاب طال عمره بود در ایام مرهم روح مجروح
گردید نسب تصمیمی که رابطهٔ وداد بدرجهٔ کمال دارد در باب
سوی ایه که بعد جهد بسیار به مصباح رسیده سعی مطلوب
بجا می آرد امید که بعلم و عمل بهره یاب بوده برادر دل
بر سه بکرهه وجوده • رقعهٔ چهل و چهارم مشتمل بر صنعتی
یک لفظ نقطهٔ پائین دارد و دیگر لفظ نقطهٔ بالا دارد تحریر
ابواب نشاط دائمی گشاده باد از دیر وقتیکه از سراپا
انکسار یاد نشده موجب آن ورای عشرت دیگر نخواهد بود

بود سخن پرور ا نظر بر استحکام رابطهٔ اخلاص باید داشت
و ادای لوازم دلبری مستحسن ارباب دانش باید
انگاشت منوای شوق چه نگاشته آید * فصل سوم
مشتمل بر دو قسم قسم اول در مکاتبات تهنیت آمیز * مکاتبه
اول در تهنیت کدخدائی نگارش یافت * بیت
شکر خدا که از مدد بخت کارساز * بر حسب آرزوست همه کار
و بار دوست * قاصد فرخ فال نامهٔ بهجت شمامه متضمن بر شادی
کتخدائی آن سرمایهٔ امانی و آمال رسانید و بقدوم مسرت
لزوم خود خاطر دردمندان را مسرت آگین گردانید
الحمد لله والمنه که آن مسیح عصر سخنوری بر مسند کامرانی
همدوش آفتاب گشت و آن یوسف مصر نکته پروری بر تخت
بهجت و شادمانی هم آغوش زلیخا گشت پیمانهٔ عشرت
لبریز گردید و جانانهٔ راحت انگیز در رسید امید که فرازندهٔ
شمس و قمر آن قران السعدین را بمبارکی و خرمی تا طلوع نیرین
در برج عشرت و شادمانی هم قران داراد و آن نیرین را بکامرانی
و خرسندی تا سطوع سعدین از کسوف و خسوف شاد

زمانه دوران گردانا باد * مکاتبهٔ دوم در تهنیت فرزند بخدمت

سراپا اخلاق مجمع الاشفاق شیخ پیر محمد تحریر یافت * بیت *

هزار شکر که از لطف قادر جاوید * شگفته شد گل دولت

بوستان امید * خبر طالب سراپا ارادت خلیفه طالب العلم به الوف

تهنیت و صنوف تحیت از زبان انبساط نشان و دل نشاط

افشان با یصال این مژدهٔ انا نبشرک بغلام * خامه را مشکین

و نامه را مسرت آگین می‌گرداند که در زمان محمود

و اوان مسعود بهر دم [illegible] آغوش بشارت فیض

اشارت گوش محبان فراموشی فرامو[illegible] ساید و خاطر مخلصان را

بدین نغمهٔ ارواح افزا خورسند گردانید فرخنده طالعی که قدسیان

گوهر انجم بر فرقش نثار ساختند و شبو شیان [illegible] در وظائف عمره

پرداختند فلک از نهایت کامرانی برقص در آمد و هلال

از غایت شادمانی بصورت مهد بر آمد فیض اعجاز عیسوی

بدایه گری خود را عشرت آموز نمود و بیضای موسوی از

شمع تجلی جمالش روشنی بر خود فزود و آفتاب جهانتاب بکمال

شوق ذره صفت مهرش گزید و زهره زلیخا مثال مشتری آ[illegible]

آن یوسف کنعان جمال گردید * بیت * سزد گر از کمال
خوبی او * کند پیر فلک یعقوبی او * غرض که در هر خانه شادیانهٔ
کامرانی و در هر کاشانه ترانهٔ شادمانی است الله تعالی آن
تازه نهال اقبال را بکمال صوری و معنوی رسا ناد و بثمرات
حال و مآل مثمر داشته بر ایشان و بر جمیع محبت کیشان
مبارک گرداناد بالنبی و آله الامجاد * مکاتبهٔ سیوم بیاری در
تهنیت صحت و شفای بیماری تحریر یافت * الوف حمد و سپاس
شاکر [illegible] ایزد متعال را که آن
حمیده خصال [illegible] رس ضعف و ناتوانی بعرش
صحت و کامرانی رسانید و خاطر دوستان صافی مشرب را از بند
حزن و ملال آزاد گردانید * ع * برین مژده گر جان نشانم
رواست * الله تعالی آن نونهال گلشن امانی و آمال را از
طرح حوادث زمانه محروس گرداناد و برطبق آرزوی دل تودد
منزل به جمیع مرادات صوری و معنوی رساناد * مکاتبهٔ چهارم
در تهنیت تفویض خدمت بخدمت رفعت و اقبال مرتبت ابهت و
اجلال منزلت خان بالا مکان بایزید خان تحریر یافته * ب *

صبا بخوشی خبری هدهد سلیمان است * که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد * مخلص حقیقی خلیفه طالب العلم بعد تحریر الوف ادعیه و صنوف اثنیه که مقرون به تهنیت نوشادی و بهجت و مبارکبادی است مشهود خاطر عطوفت مظاهر می گرداند که از نسیم این بشارت فرخنده اشارت ریاض آمال و امانی مخلصان واثق الوداد نضارت تازه گرفت و از شمیم این نوید سعادت امید مشام عیش و کامرانی دوستان راسخ الاتحاد طراوت بی اندازه پذیرفت شکر ایزد را که دعای خیر اندیشان درجهٔ اجابت یافت و آفتاب مقصود بر دوش آرزوی دوستان تافت بحکم آنکه ذات سامی صفات آن والا فطرت دقیقه شناس شایستهٔ خدمات بلند است * بیت * این مراتب که دیدهٔ جو واست * کار گلی هنوز در قدر است * به مقتضای مهربانی که در باب دوستداران ایمار فرموده بود دستر مسندی افزود اگر چه خیر خواه در خدمت فضایل پناه فواضل دستگاه شیخ محمد طاهر که فضیلت ایشان بر آن ماهن خیر اندیشان ظاهر است به جمعیت تمام

شام می خواند و بتلافی ایام تعطل خاطر خود را مغلوب خطرات لهو و لعب نمی گرداند لیکن از آنجا که خیر طلب جان نثار درین ماده بی اختیار است امید آن دارد که بعد یک هفته * بیت * آید بسر کوی تو پویان پویان * عشاق صفت وصل تو جویان جویان * امید که تا مسند سپهر باقبال آفتاب مزین و مجلی است و پایهٔ کرسی بدولت عرش مشرف و معلی مسند امانت و افضال را وجود فیض آمود مبارک و میمون و وجود [illegible] مسند جاه و جلال فرخنده و همایون باد بحق [illegible] * قسم دوم در مکاتبات تعزیت انگیز مکاتبهٔ اول مصیبت نامه که مطالعش آتش افروز جان و مقطعش سوزندهٔ روان بود رسید بر واقعهٔ جان کاه آگاه گردانید حقا که ازین خبر وحشت اثر ذائقه را حلاوت زندگانی تلخ نمود و باصرهٔ ناصرهٔ شادمانی تیرگی افزود صبح از مشاهدهٔ این حال گریبان خود درید و شام از ملاحظهٔ این ملال لباس سیاه پوشید فلک از بار غم و الم پشت دوتا گردید و از چشم ملائک خونابهٔ حسرت چکید آفتاب از

غایت درد و رخ زرد گشت و باهتاب چون اهل ماتم در
حلقهٔ ماز نشست آب از طراوت افتاد و خاک به خشکی
بنیاد نهاد آتش خرمن خود پاک بسوخت و باد مجنون وار
اسباب کوچه گردی اندوخت هرگاه جهانیان را حال چنین
باشد در دناکی من دوستدار صورت ومعنی که تواند شناخت
و بهم نشینی این زاویه گزین الم که تواند پرداخت * بیت *
همه تن خون شوم ز دیدهٔ چشم * گر بدانم که گریه را اثر است
* القصه این داستان آتش فشان دامان قلم می سوزد
و گریبان کاغذ شعله های افروزد از انجا که دست هر آفریده
از نقد بقا کوتاه و همه را گذر برین شاه راه است درین صورت
آن معنی شناس کارخانهٔ تقدیر را نا گزیر آنکه اولا خود بصبر
گرایند و بعد ازان غمزدگان مصیبت را تسکین نمایند ان الله مع
الصابرین * مکاتبهٔ دوم در تعزیت دوستی تحریر یافت *
خبر خیریت اثر و واقعهٔ ایلهٔ آن گل گلشن انس حسرو
باغستان قدس داغهای تازه بر دلها نهاده و چشمهٔ اشک از
نم هر آشنا و بیگانه کشاده بلبل بیدل ناله و آه بفلک رسانید

رسانید و نرگس عشاق دار چشم نگران مانند سوسن
کبود پیراهن زبان را از گفت و گو بربست و غنچه بصد تنگدلی
در زاویهٔ تعزیت نشست لاله از غایت حزن غرق خونابهٔ
حسرت گردید و سنبل چون زلف مهوشان بر خود بپیچید
بس کن بس کن که از تحریر این حرف غم اندود قلم می سوزد
و از تقریر این مقدمهٔ الم آمود زبان شعله ها می افروزد برادرم
بحکم آنکه لباس حیات دنیا مستعار است و عیش و نشاط این
کهنه رباط ناپایدار لاجرم آن سعادتمند کامگار بعروة الوثقای
شکیبائی متمسک بوده لب بجزع و فزع نگشایند و باستقلال
کمال دلبری و تسلی مشتاقان خود نمایند * بیت * گر نخل
رفت میوهٔ او پایدار باد * دریا اگر گذشت در شاهوار
باد * مکاتبهٔ سیوم در تعزیت تحریر یافت * از
استماع خبر قضیهٔ نامرضیهٔ آن هم دوش وطن گزینان بهشت
برین و هم آغوش چمن نشینان خلد فردوس آگین تالم و تحسر
رو نمود و ابواب حزن و ملال بر دلها کشود کباب از نهایت
الم صورت کباب گردید و عشرت را از غایت غم خار حسرت

در جگر خلید ودیده ازین واقعهٔ جان سوز اشکاب بنیاد نهاد وسینه ازین نایرهٔ شعله افروز دود التهاب افتاد آخر الامر دوستان راسخ الاتحاد به مقتضای این * بیت * عرفی * گر بگریه میسر شدی وصال * صد سال می توان به تمنا گریستن * از جزع وفزع کواب ودلبستگان صورت ولباس است باز ماندند و تحفهٔ فاتحه ودرود بروح آن مرهم خسته دلان گذرانیدند ظاهر است که آن رموز دانان کارخانهٔ تکوین و ایجاد بربی بقائی حیات دو روزه دست بحبل المتین شکیبائی که منظور بارگاه صمدیت است زده باشند آری * بیت * آن کس که اولش عدم وآخرش فناست * در حق او گمان ثبات و بقا خطاست * فصل چهارم در آداب و القاب پادشاهان کمترین فدویت کیشان عقیدت آگین ندوالدین لوح جبین را به نقوش سجده استو بندگی منقش داشته ورقوم تسلیمات غلامی باقلام انامل بر صفحهٔ تارک نگاشته موقف عرض ناصیه سایان بارگاه خواقین سجده گاه شاهنشاه ملک پناه ظل ظلیل ایزد متعال نائب مناب داود

داور بیہمال کہ فلک از شوق سجودش سر بسر در خشوع است و ملک از زمین بوسیش مو بمو با خضوع میرساند * ایضا * کمترین فدویت منشان جان فشان تہور خان بوسیلۂ سجود عقیدت آمود کلاہ بر آسمان سودہ و راہ بندگی چون آفتاب بسر پیمودہ بموقف عرض بار یافتگان حواشی بساط خلافت مناط بندگان حضرت ظل سبحانی خلیفۃ الرحمانی میرساند * ایضا * کمترین فدویان سراپا اعتقاد محمد مراد خسر عجز و نیاز بر آستان عبودیت داشتہ و جبین ارادت و انکسار بر سدۂ سنیہ گذاشتہ بموقف عرض مقدسان مجلس نور آگین و ملتمسان انجمن انجم تزیین بندگان حضرت قدر قدرت قضا صولت باعث امن و امان جہان و جہانیان میرساند * ایضا * عقیدت منش سراپا نثار عبد الصفا رالف قامت را بہ تسلیمات فدویت سمات نون ساختہ و سر افتخار را بوسیلۂ سجدات نیاز ناز باوج ماہ بر افراختہ بموقف عرض بار یافتگان انجمن انجم جبین و مستفیضان محفل آفتاب شمع شاہنشاہ فلک بارگاہ خدیو زمین و زمان خداوندگیہن و

مکان رحمت اعم آفریدگار فیض اتم پروردگار لطف سبحانی علیه الرحمانی میرساند ○ ایضا * کمترین فدویان جان نثار عبد استان مبارک افتخار به تقبیل عتبۀ فلک رتبه که قبلۀ حاجات مقبلان حق بین است بر افراخته بعرض ملازمان آستان سدره مکان نواب هلال رکاب صاحب عالم و عالمیان میرساند * ایضا * کمترین خانه زادان عقیدت آگین محمد امین بعد تقدیم آداب بندگی و تسلیم قواعد پرستندگی بموقف عرض بار یافتگان محفل سپهر نظیر و سعادت اندوزان مجلس بهشت آئین جناب نواب هلال رکاب صاحب اورنگ عظمت و اجلال رافع سایۀ حشمت و اقبال گره کشای کار فرو بستگان مرهم جراحت دل خستگان صاحب زمین و زمان میرساند ○ ایضا * داعی دولت ابد طراز آداب و کورنشات بندگانه بجا آورده بعرض حاجبان سدۀ سنیه و دربانان عتبۀ علیه نواب قدسی القاب خورشید نقاب میرساند ○ ایضا * پروردۀ لطف و احسان حسین [illegible] اداب و تسلیمات بندگی تقدیم آورده بموقف

بموقف عرض بار یافتگان بساط فیض انبساط محفل سامی
نواب والا جناب جهانیان مآب خجسته القاب نواب
صاحب و قبله میرساند * ایضا * عرض داشت کمترین بندگان
عقیدت انتما محمد رضا آداب و کورنشات بندگانه بجا آورده
بعرض سعادت اندوزان حضور موفور السرور نواب
فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار نواب صاحب
و قبله میرساند * القاب فضلا * انفاس قدسی اساس آن
قبلهٔ ارباب فضائل کعبهٔ اصحاب فواضل مقتدای کاروان
منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مظهر کمالات
دینی مطرح انوار افاضات یقینی حضرت میان جیو مخدومی
استادی مد ظله مهر وقف بارش دستر شدان واثق الانقیاد
مستفیضان راسخ الاعتقاد باد ذرهٔ بی مقدار بعد آداب عجز
و انکسار که طریقهٔ عبودیت کیشان عقیدت اندیش است
... فیض اندوزان انجمن هدایت موطن میرساند * ایضا *
ذات فیض سمات آن کاشف دقائق فروع و اصول واقف
... حقائق معقول و منقول مجمع الفضائل منبع الفواضل جیو ...

میان جیو دام ظلہ پیوستہ مرجع ارباب فضل و کمال باد
بعد ادای لوازم عبودیت و عقیدت بعرض ماہران آستان
فیض نشان می رساند * القاب درویشان * آشراقات
انوار خاطر قدسی مآثر آن مظہر فیض الٰہی مورد کرامات
نامتناہی و سلسلۂ ارشاد انام واسطۂ ہدایت خاص و عام
یگانۂ بارگاہ احدیت مقرب بساط صمدیت حضرت
شیخ جیو دام مجدہ ظلمت زدای عقیدت کیشان باد بعد
ادای آداب کورنشات فراوان و تسلیمات بیکران
بعرض بہرہ اندوزان محفل فیض آگین می رساند * ایضاً *
لوح خاطر قدسی مظاہر آن منہل معطشان زلال کمال مجمع
افاضات انوار ذوالجلال برافرازندۂ لوح تصوف
و برافروزندۂ چراغ معرفت حضرت شیخ جیو دام برکاتہ
مرقوم مکاشفات غیبی و واردات لاریبی مرقوم باد
بعد ادای تسلیمات بعرض ناصیہ سایان آستان ہدایت
نشان می رساند * ایضاً * میامن اوقات فیض سمات
قبلۂ ارباب تحقیق کعبۂ اصحاب تدقیق منبع علوم روحانیہ مجمع

مجمع فیوض سبحانیہ مخزن لطائف قدسیہ معدن معارف
انسیہ بروزگار آن مسترشدان راسخ الارادت واصل
باد بعد اظہار لوازم عجز وانکسار کہ طریقۂ عقیدت مندان
عبودیت ونار ایست خود را افرا یاد ضمیر صافی پذیر سعادت
اندوزان حضور میدہد * القاب قاضی * مسند شریعت
عزاد وسادۂ مات بصابذات بابرکات آن مجمع ارباب
فضائل مرجع اصحاب دلائل حضرت قاضی صاحب دام
برکاتہ زیب گیرو زینت پذیر باد بعد تشید لوازم عبودیت
و تمہید مراسم عقیدت بعرض باریافتگان آستان معدلت
نشان میرساند * ایضا * ذات مجمع الحسنات آن
سالک مسالک معدلت و انصاف ماحی مراسم بدعت
و اعتساف باعث نظام شرع مبین موجب قوام دین
مبین حضرت قاضی صاحب دام افضالہ باد بعد تمہید لوازم
بندگی و تقدیم مراسم پرستندگی معروض میدارد
* القاب شعرا * بیت * زہی چراغ معانی ز فکرت تو منیر *
شعاع شعر تو چون آفتاب عالم گیر * لطائف طبع گوہر فشان و

ظرائف ذهن فیض نشان آن هنگامه آرای بزم نظم گستری
و رونق افزای مجلس شعر پروری شیرازه بند مجموعه
سخن نخل پیوند مضامین نو و کهن نشاط بخشای غمزدگان
انبساط پیرای دل شدگان باد بعد تحریر قصائد شوق مشهود
خاطر الهام مآثر می گرداند * ایضا * خاطر فیض مآثر آن مبدع
قوانین نکات بدیع مخترع آئین ابیات ترصیع فردوسی فصاحت
سحبان بلاغت شیخ عنایت الله دام مجده منبع اشعار تازه
مضمون مجمع اسرار بارگاه بیچون باد بعد شرح تعداد قوانین
اشتیاق مشحون ضمیر فیض تصویر می گرداند * القاب اطبا *
ذات مسیح صفات آن مرهم بند جراحت دل خستگان کلید
کار فروبستگان مبدع قوانین شفا مخترع آئین دوا مجمع
ملکات قدسی منبع معالجات جالینوسی مشید ضوابط حذاقت
موسس قواعد حکمت و سرمایه صحت علیلان روزگار باعث
تندرستی ضعیفان هر دیار باد بعد ایصال دعوات شوق اشتمال
مشحون خاطر فیض آثار عصبوی کرده می گرداند * القاب منجمان
لوح خاطر صافی آن ادب آموز مجلس ارباب تقویم شمع افروز

افروز محفل اصحاب تنجیم واقف اسرار حقائق آسمانی
کاشف اسرار دقائق نهانی برقوم واردات غیبی مرقوم
باد بعد ترقیم صحیفه وداد مشهود ضمیر بیضا تنویر می گرداند
• القاب پدر وجد سایه بلند پایه آن قبله حقیقی و کعبه تحقیقی افتخار
کونین استظهار دارین مشفقی مکرمی حضرت ولی نعمتی بر سر اولاد
و احفاد الی یوم القیام مخلد و مستدام باد بحرمة المنون و الصاد
بعد ادای لوازم آرزومندی باور اک دولت قدم بوسی که متکفل
وصول سعادات جاودانی و متضمن حصول مرادات دوجهانیست
معروض می دارد • اینها • ایزد جان بخش جهان آفرین ذات
علو صفت سمات آن قبله صوری و معنوی و کعبه دینی و دنیوی مجمع
انواع شفقت منبع اصناف مرحمت اعضای مرا یان ام را پیوسته
بر فرق عبودیت کیشان سراپا نثار پرتو انداز دارا د بعد ادای
مراسمات عقیدت آیات که باعث حصول سعادات دارین و موجب
وصول مرادات کونین است عرض می دارد • القاب عمو •
ذات مرحمت سمات آن قبله حقیقت و مجاز کعبه آرزو
د نیاز مشفقی فیض رسان مکرم مهربان حضرت عمو صاحب ادام

بر سر عبودیت کیشان عقیدت پرور ظل گستر باد بعد ادای
لوازم تسلیمات بندگی سمات که سرمایهٔ سعادت جاوید است
معروض می دارد * القاب برادر کلان بجهت صوری و معنوی
شامل حال فرخنده مآل بندگان اخوت پناه عطوفت دستگاه
ملاذ مهربان مشفق قدردان مربی ام باد بعد بتبلیغ رسائل آرزو
بحصول خدمت سراپا سعادت معروض میدارد * القاب فرزند
باغبان قضا و قدر نهال آمال آن غرهٔ ناصیهٔ سعادت قرهٔ
باصرهٔ دولت همیشه از رشحات سحاب الطاف خویش سبز
داشته بکمال صوری و معنوی رساناد بعد تقریر دعوات مزید حیات که
ورد دل و جان است معلوم نماید * القاب برادر زاده صحیفهٔ حال
بهجت اشتمال آن محمود الخصائل مجموع الشمائل سعادت یار
کامگار بر قوم انجاح مطالب کونین و مقاصد دارین مرقوم باد بعد
ادعیهٔ طول عمر و حصول مرام اعلام رای مسرت پیرای آن فرخنده
سرشتی آنکه * القاب برادر خورد کلان صاحب والا نیاز آن برادر
بجان برابر فرخندهٔ سعادت اثر را بکسب علوم فیض
لزوم نزد داشته هم آغوش بهجت تازه گرداناد بعد تحریر

تحریر صحائف دعوات طول عمر معلوم آن بصارت چشم
نضارت جسم باد • خاتمهٔ کتاب مشتمل بر چندی از قوانین •
قانون اول در ترقیم آداب ورود فرامین یرلیغ قضا
تبلیغ مانند وحی آسمانی که از وفور عنایات خسروانی ورود
یافته پایهٔ عزت و افتخار این ذرهٔ بی مقدار از فلک دوار
درگذرانید • ایضا • بورود فیض آمود یرلیغ جهان مطاع پایهٔ
فخر و افتخار این فدوی جان نثار را همسر فرقدین گردانید
• ایضا • بشرف صدور فرمان وحی توامان سر عزت
و افتخار این خانه زاد بی سر و پا را ارتقا و از حضیض خاک بفلک
الافلاک رسانید * ایضا * فدوی جانفشان بشرف ورود
فرمان مرحمت عنوان جبین نیاز بسجود عبودیت حقیقی سود
• ایضا • ورود فرمان عنایت عنوان ذره را منصب خورشید
و مور حقیر را دولت سلیمان و جمشید بخشید • قانون دوم در
تعداد اسامی مکاتیب • نوازشنامهٔ فیض آمود • سرفراز نامهٔ
عنایت شمامه • مرحمت نامهٔ فیض آگین • امتیاز نامهٔ تلطف قرین
نمیقهٔ انیقه • صحیفهٔ شریفه • گرامی نامهٔ تلطف شمار • رقیمهٔ کریمه •

رقیمهٔ ملاطفت طراز • رقیمهٔ الوداد • نمیقة الاتحاد • اخلاص نامهٔ
بهجت قرین • اختصاص نامهٔ نشاط آگین • بهجت نامهٔ انبساط آگین
• بهجت نامهٔ اخلاص آمود • اتحاد نامهٔ خلّت شمامه • نامهٔ بهجت آمیز
• نامهٔ فرحت انگیز • مکتوب مرغوب • مکتوب بهجت اسلوب رقیمهٔ
خلّت طراز • مکاتبهٔ دل نواز • مراسلهٔ نشاط افزا • نامهٔ دلگشای • نامهٔ
مسرت پیرا • مفاوضهٔ صداقت مشحون • مکاتبهٔ اخلاص مضمون •
نامهٔ صداقت مضمون • نامهٔ اخلاص مشحون • صداقت نامهٔ
اخلاص آمیز • اتحاد نامهٔ اختصاص انگیز • ورود یافت •

قانون سیوم در بیان الفاظ وصول مکاتبت • ورود
یافت • پرتو ورود انداخت • ورود نمود • شرف اصدار
یافت • عز ایراد یافت • بهجت افزود • مسرت افزای دل
اتحاد منزل گردید • نشاط بخش دل مشتاق گردید • همدوش بهجت
تازه گردید • هم آغوش مسرت بی اندازه ساخت • تسکین ده
خاطر حزین گردید • انبساط پیرای خاطر اخلاص مآثر گردید •
باعث مزید انبساط گردید • موجب مسرت و نشاط گردید • بهجت
بخشای دل اخلاص گزین گردید • موجب انشراح سینهٔ بی

کینہ گردیدہ • باعث نشاط خاطر و اتحاد گردیدہ • باعث ازدیاد بہجت خاطر صفا گردید • باعث نشاط خاطر اخلاص سرشت گردید • غم زدای دل تو دو منزل گردیدہ • ظلمت زدای آئینہ خاطر ودادمظہر گردید • غم زدای سینۂ نور گزای گردیدہ • قانون چہارم در تعداد نوشتن مکتوب الیہ • مرقوم قلم عنبر رقم گشتہ بود • نگارش خامۂ مردمت شمار گردیدہ بود • نگارش یافتۂ قلم عطوفت رقم گردیدہ بود • رقم پذیر کلک عطوفت سلک گردیدہ بود • نگارش پذیر قلم بدائع نگار شدہ بود • رقم پذیر خامۂ صنائع آثار شدہ بود • مرقوم قلم نکتہ سنج معنی بار گردیدہ بود • مرقوم نمودہ بودند • نگارش یافتۂ کلک گوہر سلک گردیدہ بود • نگارش کلک چہرہ طراز شدہ بود • ایمار فتہ بود • اشارہ شدہ بود • تحریر پذیر قلم بہجت تصویر شدہ بود • مرقوم قلم مریم شکم گشتہ بود • قانون پنجم در تقدیم حقائق حالات بعبارات مختلفہ گذارش حال بکرم واز بیہمال واز توجہ آن قبلۂ امانی و آمال بہ نیک منوال است جریان اوقات مقرون بشکر واہب العطایا ست • احوال این محال مقرون بشکر

ایزد متعال است • مانده و بوداین حدود قرین حمد رب المعبود
است • مجاری حالات این حوالی مقرون بعنایات لایزالی
است • واقعات این سرزمین موجب ستایش ایزد جهان
آفرین است • گذارش حالات این نواحی مستوجب حمد الهی
است • قانون ششم در رسید اداد الفاظ توقع • از جا که •
امید که • مترصد که • تولا که • مامول که • مرجو که • مترصد که •
مقتضای عقل دوربین آنکه • مقتضای علوفت کریمانه
آنکه • طریق مودت و اتحاد آنکه • شایسته دوربینی آنکه
• مناسب یکجهتی آنکه • تولای مودت صمیمی آنکه • آئین
مروت و فتوت آنکه • اتحاد دلی مقتضی آنکه • فقط • امید که
این جامع القوانین بحکم این بیت دل نشین ❋ بیت ❋
سخنم قطره بود و سمع لطیفان صدفش • قطره را دولت دردانه شدن
از صدف است • تا ابر بهار آبرو بخش چهرهٔ گل و باد نوروزی
غنچه کشای منقار بلبل است چون صفحهٔ رخسار نازنینان
زهره جبین منظور نظر اهل دلان سخن آفرین باد ❋ بیت ❋
از حرمت آنکه ایزد پاک • کرد است مخاطبش بلولاک •

خاتمه الطبع

برضمایر ارباب بلاغت واضح باد که پیشتر ازین نسخهٔ جامع القوانین طبع درآمده بود الحال همه بصرف درآمده بنا بر عنایت بندهٔ عبد العزیز باز به طبع درآورده امید از محبان آنکه بشرط خواهش اگر بالمیر چهل دب بمحلهٔ مرزا پوره بمطبع خانه ام جویند البته خواهند یافت بتاریخ هیجدهم شهر جمادی الاول سنه ۱۳۰۰ هجری

تمام شد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۸	الاِفهام	الاَفهام	۱۷	۲	ساحة	ساحة
۳	۸	تامه	نامه	۱۹	۵	داوات	وآداب
۴	۷	مرزع	مزرع	ایضا	۹	پرواز	پرواز
۵	۱	مکتوباب	مکتوبات	ایضا	۱۱	یار	بار
۶	۹	تدقیق	مدقیق	۲۰	۱۳	بدانجام	بعدانجام
ایضا	۸	عمیم اشفاق	عمیم الاشفاق	۲۱	۱۲	رب غفور	رب الغفور
۸	۹	طریقه	طریقهٔ	ایضا	۱۵	کبیر	کثیر
۱۱	۱۲	گزاز	گداز	۲۲	۱۴	اغلاط	اغلاط
۱۵	۱۶	اطلیوا	اطلبوا	۲۳	۷	گردانا	بگرداناد

ص	س	غ	ص	**	ص	س	غ	ص
۲۴	۳	نامۂ	نامہ	**	۳۶	۱	کرزنع	رفع
ایضا	۸	سکم	شکم	**	۳۹	۶	پنداشتہ	پنداشتہ
ایضا	۱۱	یقیبکہ	یقینکہ	**	۵۳	[illegible]	بدسے وکی	بدساوکی
۲۵	۷	پذیز	پذیر	**	۵۴	۸	چشمہ	حشم
۲۷	۱۲	باطن	باطن	**	۵۵	۱۲	بازند	سازند
۲۸	۱	سیر	بیش	**	ایضا	۱۳	ہ	ہ
ایضا	۱۲	تمییز	تمیز	**	۵۷	۱۶	ارزوی	ازروی
۳۴	۳	بطالب	بطالت	**	۶۱	۱۶	سرپا	سراپا
۳۶	۱۳	ماتزن	ملتزمان	**	۶۳	۱۳	دلیری	دلبری
۳۷	۳	وریغ	دریغ	**	۶۴	۷	برادریشں	برادری
۳۸	۸	نکیہ	نکتہ	**	ایضا	۱۶	ادا	ادا
۳۹	۱	سیمائن	سیمین	**	۶۵	۲	ہفم	ہفتم
ایضا	۱۰	جام	عام	**	۷۱	۱۴	سمثبات	رسمیات
ایضا	[illegible]	نہالہ	پیالہ	**	۷۲	۱	مرگا	[illegible]
۴۳	۱۰	مقبول	مقبول	**	۷۳	۱	ظہور	ظہور
ایضا	۱۶	مواصات	بمواصات	**	۷۷	۹	نبشانم	دشنام
۴۵	۳	ثمی	تمہ	**	۸۲	۱۵	بساماں	سامان

تمت

فهرست کتاب انشاء بهار عجم که مسمی بتاج المنشات است

۳ فصل اول در القاب و آداب و انواع اداب مشتمل بر مدارج اعلی و اوسط

۱۶ فصل دوم در عرض داشتهای مبارکباد و غیره

۲۳ فصل سوم بخدمت بزرگان

۳۶ فصل چهارم رقعات بخوردان

۴۲ فصل پنجم رقعه‌های بدوستان

۸۴ فصل ششم در شکوه عدم آمدن خود و شکایت و غیره

۹۷ فصل هفتم در مبارکباد غسل صحت و خلعت نوروز و غیره

۱۰۱ فصل هشتم در تهنیت نکاح و قصد و تعزیت و غیره

۱۰۵ فصل نهم در تعزیت و جواب تعزیت و اعادت

۱۱۰ فصل دهم در طلب اچار سرکه و غیره

۱۱۵ فصل یازدهم رقعه‌ها در رسید تحفه‌ها و [illegible] و میوه جات و غیره

۱۲۷ فصل دوازدهم در رقعات با فواید متفرقه و کاغذات مثل هبه نامه و بیع نامه و کابین نامه و تمسک و دیگر چیزها که در تسطیر مکاتبات منشیان باعث رفتار را از دانستن آن ناگزیر است و تعلق آن بسلطانی دارد ❊